

تدارکات پشت صحنه مشاوران اوپاما در مورد ایران



دنيس راس مشاور خاورميانه ای اوپاما همراه کسانی چون خليل زاد ، اسکوتر لیبی و فرانسیس یوکوما زیر دست و لفوویتز سیاست خارجی ریگان را شکل میدادند و پروفیسور میرشاهینر او را از اعضای لابی اسرائیل خوانده است. بقیه در صفحه 5

اعتراض گسترده کارگری در آلمان

*افزایش فشار کارگران آلمان برای افزایش دستمزد ها



منبع: سایت اتحادیه فلز کاران آلمان بقیه در صفحه 6

* دیدگاه *

سه روز با زنانی از چهار گوشه جهان

در روزهای ۳، ۴ و ۵ اکتبر 2008، هشتمین کنفرانس "همایش سیاسی-مشورتی زنان" در دانشگاه دوسلدورف آلمان با شرکت بیش از ۲۰۰۰ زن و مرد برگزار شد. آذر درخشان بقیه در صفحه 10



بحران مالی کشورهای سرمایه داری

گفتگوی تلویزیونی برابری با محمد رضا شالگوئی

هر سال هفتصد میلیارد دلار کسری موازنه تجاری آمریکا است . یعنی اگر این هفتصد میلیارد دلار را در نظر بگیرید، آمریکایی ها هر روز دو میلیارد دلار اضافه بر در آمدشان - اضافه بر تولید شان- از دنیا می گیرند و مصرف می کنند . این چیز کمی نیست و هر روز دو میلیارد دلار بیشتر مصرف می کنند و خوب می تواند مختل کننده باشد و اگر در لحظه حاضر اتفاقی نیافتد حتماً در آینده نزدیک همه چیز را بهم خواهد ریخت . بقیه در صفحه 2

"اوپامای" وال استریت

و "اوپامای" مردم کوچه و خیابان

اوپا ما و حکایت یک بستردورویا

تقی روزبه بقیه در صفحه 4

اسلام، دموکراسی و ضدیت با امپریالیسم



مصاحبه فاروق سولریا با طارق علی - مترجم: صفار ساعد

من باور ندارم که (نیروهای اسلامی) هیچ گاه ضد امپریالیست بوده‌اند. یک رزمندگی واقعی ضد امپریالیست آمریکا مفهومی را آن زمان می‌یابد که برای آزادی و رهائی انسان‌ها به طور واقعی مبارزه کند. اما آن چیزی که بنیادگرایان اسلامی طالب آن هستند عقب گرد به اسلام قرن نهم است که حتی آن را هم بدرستی درک نکرده‌اند. بقیه در صفحه 7

پیرامون مباحث مربوط به

"طومار تقاضای آزادی تشکل کارگری"

صفار ساعد بقیه در صفحه 8

بحران مالی کشورهای سرمایه داری

گفتگوی تلویزیونی با محمد رضا شالگونی

تلویزیون برابری زنجیره گفتگوهایی با محمد رضا شالگونی در مورد بحران مالی سرمایه داری که بحث روز جهان است، ترتیب داده که بخش نخست آن از گفتار به نوشتار تبدیل شده و در این شماره نشریه در اختیار خوانندگان عزیز قرار می گیرد. بخش های دیگر نیز در شماره های آینده نشریه های خواهد آمد. (توجه: این مصاحبه قبل از انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایالات متحده آمریکا - انجام گرفته است.)

برابری: با سلام به بینندگان تلویزیون برابری! همانطور که می دانید در رسانه های عمومی صحبت های زیادی در باره بحران مالی در کشورهای سرمایه داری در جریان است. در این رابطه گفتگونی داریم با محمد رضا شالگونی و سوال هائی داریم تا بتوانیم روشنائی بیشتر به اصل مساله بدهیم. در ابتدا سوال می کنم که مشخصات عمومی این بحران مالی در کشورهای سرمایه داری چه هست؟ این بحران را چطور می شود تعریف کرد و مشخصاتش بطور کلی چه هست؟

شالگونی: من هم سلام عرض می کنم! این بحرانی که شروع شده در مقطع خاصی از تحولات اقتصادی، سیاسی و بین المللی هست که توجه به آنها خیلی مهم است. چون در آینده و در افق گسترش بحران این عوامل خیلی تاثیر دارند. چون بحران اقتصادی و آنهم در یک مقیاس بزرگ این چنینی فقط یک مساله صرفاً اقتصادی نیست و بلکه مسائل سیاسی، مسائل بین المللی و توازن قوا بین قدرت های جهانی همه مداخله دارند و در آن اهمیت دارد. و خیلی مهم است که باین عوامل توجه کنیم و ببینیم در چه مقطعی این حادثه دارد اتفاق می افتد.

اولین مساله ای که بایستی در باره این بحران کنونی مورد توجه قرار دهیم عبارت از اینست که این بحران کانون اش در آمریکاست و این خیلی مهم است. آمریکا بزرگترین اقتصاد جهانیست. حداقل 25% کل تولید ناخالص جهانی در آمریکاست و این مساله خیلی اهمیت دارد. عامل دیگر اینست که آمریکا مصرف کننده ی نهائی کل اقتصاد جهان است. یعنی هر یک از اقتصادهای بزرگ کشورهای مختلف که تحرکی پیدا می کنند، می خواهند صادراتی داشته باشند و یا سرمایه گذاری داشته باشند؛ اگر یکی از مقاصد اصلی شان بازار آمریکا نباشد، خیلی شکوفا نمی شوند. این مساله ی بسیار بسیار مهمی است و بنابراین اگر ماشین مصرفی عظیم آمریکا بخوابد، روی خیلی از مسائل اثر خواهد گذاشت. و اگر آن ماشین بخوابد دیگران متضرر خواهند شد.

برای اینکه توجه تان را باین مساله جلب کنم لازم می دانم که یاد آوری کنم که در دهه ی 1990 و در واقع در دو دهه گذشته، ما در ژاپن و آلمان بحران هائی داشته ایم که بحران های خیلی کشداری بودند. مثلاً ژاپن حدود یک دهه و نیم در یک حالت رکود و نیمه رکود بود. ژاپن دومین اقتصاد بزرگ جهانیست. منتهی می دانیم که بحران ژاپن کل اقتصاد جهانی را از کار نینداخت. چرا که موتور اصلی اقتصادی جهانی که آمریکاست کار می کرد و دچار بحران عمقی نشده بود. یا مثلاً می دانیم که در آلمان و بعد از اتحاد آن و غیره، بحرانی رخ داد که بحران کشداری بوده و اگر چه فراز و فرودهایی داشته ولی ادامه هم داشته و در واقع رونق اقتصادی خیلی جان داری در آلمان پا نگرفته. آلمان سومین اقتصاد بزرگ جهان بوده و بزرگترین صادر کننده جهان بوده ولی می بینیم که اقتصاد آلمان هم در حالیکه در اروپا اثر خیلی مهمی داشت، علی رغم آن در سطح جهانی اقتصاد سرمایه داری را خاموش نکرد و اثرات مخرب بر آن نگذاشت.

اقتصاد آمریکا ولی چیز دیگری است. اقتصاد آمریکا چنین است که هم بزرگترین بازار جهانست و هم بزرگترین وام گیرنده جهان است. چرا که بسیاری از سرمایه های کشورهای مختلف که در بیرون از مرزهایشان برای سرمایه گذاری می روند، مقصدشان آمریکاست. بدین خاطر می شود گفت که آمریکا وام گیرنده نهائی جهانیست. یعنی اگر سرمایه هائی برای سرمایه گذاری برون، خواهند رفت که معمولاً اوراق خزانه آمریکا را بخرند یا سهام و غیره آنجا را می خردند. بعلاوه! آمریکا بزرگترین بازار ساز- باصطلاح بازار ایجاد کننده- جهان است. این مهم است که قدرت دولت آمریکا بعنوان قدرت برتر و ابر قدرت سیاسی اهمیت داشته و در جاهائی که توقف هائی اتفاق افتاده و اختلال هائی در سیستم سرمایه داری بوقوع پیوسته، با گوش مالی بعضی دولت ها و تشویق بعضی دولت ها راه ها را گشوده و آنچه را که می خواسته یا منافع اش ایجاد می کرده بدست آورده. مثلاً توجه کنید به بحران آسیا که بهر حال بحران بزرگی بود و آمریکائی ها مداخله کردند، هر چند که بنفع خودشان مداخله کردند و در واقع آسیائی ها را خانه خراب کردند. ولی در هر حال مهم

است که آمریکا بازار ساز جهان است. بنابراین لازم است توجه کنیم که در اینجا این موتور خانه اصلی است که به روغن سوزی افتاده و در آن اختلال هست.

مساله دوم عبارت از اینست که بحرانی که تازه شروع شده هنوز در سطح مالی است و در واقع هنوز کل اقتصاد را کاملاً فرا نگرفته و شاخص های دیگر نشان نمی دهند که در جاهای دیگر خود آمریکا رکود کاملاً نشسته باشد تا اینکه بگوئیم رکود یعنی قلمه شروع شده است یا نه و این هنوز محل بحث دارد. لازم است در اینجا یاد آوری کنم که هر بحران مالی ضرورتاً به رکود منتهی نمی شود. مثلاً ما در سال 1987 بحران مالی داشته ایم که ضربه ی وحشتناکی- شوک وحشتناکی

- بر "وال استریت" وارد شد. در سال 1990 شوک وحشتناکی وارد شد. در سال 1998 شوک بزرگی وارد شد. در سال 2001 هم شوک بزرگی در آمریکا و در سطح مالی وارد شد. ولی از این چهار بحران که داشته ایم دو تای آنها با رکود همراه شده اند. بحران سال 1990 و

بحران سال 2001 تا "س. ژ." بحران عمومی **crise généralisée** - ادامه پیدا کرد. بنابراین است که باید گسترش بحران را مورد توجه قرار دهیم که در چه سطحی است، چه می شود کرد و چه می کند؟ مثلاً بحث هائی که حالا ادامه دارد اینست که می خواهند تلاش کنند که نگذارند این بحران از سطح مالی برود و عمیق تر شود و کل اقتصاد را در بر بگیرد. و بیکاری توده ای و خواباندن کل اقتصاد را در پی داشته باشد.

توجه باید کرد که مثلاً در سه ماهه ی آخر سال 2007 - معمولاً آمارهای اقتصادی و کارکرد کشورها در این زمینه را سه ماهه استخراج می کنند - رشد اقتصادی آمریکا منفی بود. در سه ماهه ی اول سال 2008 رشد اقتصادی خیلی خیلی ضعیف بود و حدود هشت دهم درصد- یعنی زیر یک درصد - بود. در سه ماهه ی دوم سال جاری یکدفعه رشد اقتصادی آمریکا بالا پرید و سه و خرده ای در صد شد. بنابراین خیلی ها گفتند که آن اختلالی که اتفاق افتاد و شوک مالی ای که همراه داشت، در حال بهبود پیدا کردن است و خیلی وعده ها می دادند ولی دیدیم که چنین نیست و ادامه پیدا کرد و عمیق تر شد.

بنابراین سوال اینست که آیا حتماً این بحران گسترش پیدا می کند یا نه؟ مثلاً همین الان و در سه ماهه دوم سال 2008 نرخ بیکاری که در ژانویه این سال حدود 4% بود به 6/2% در آمریکا افزایش یافت. خود این البته فی النفسه نشان دهنده ی این نیست که رکودی اتفاق افتاده و می تواند در نتیجه شوک باشد و یک عده از شرکت ها کارکنانشان را اخراج کرده باشند و در واقع شوک را دفع کرده باشند. و حالا مساله اینست که تضمین دادن ها، خریدن ها، ملی کردن شرکت های مالی و بانک ها بیشتر حول و حوش اینست که جلوی قضیه را بگیرند و نگذارند بحران در آمریکا عمقی و سراسری بشود که البته به کل جهان سرایت خواهد کرد.

مشخصه دیگری بحران کنونی دارد و آن ترکیب رکود و تورم است. این خیلی مهم است و در واقع ما را به دوره ای مثل دهه 1970 بر می گرداند که با - رکود تورمی **stagflation** - روبرو هستیم و این قیاس دو باره بر سر زبانهاست. اهمیت قضیه عبارت از اینست که در حالت رکود یک سلسله راه حل هائی معمولاً وجود دارد که مثلاً نرخ بهره را پایین می آورند تا اینکه پول بیشتر به بازار تزریق شود و بنابراین سرمایه گذاریهای جدیدی می شود و رونق ایجاد می گردد. و حال آنکه در حالتی که تورم باشد معمولاً نرخ بهره را بالا می برند و از این طریق نقدینگی را از بازار جمع می کنند و در واقع نمی گذارند نقدینگی افزایش پیدا کند و در نتیجه جلوی داغ شدن اقتصاد را می گیرند. وقتی که ایندو با هم هست با معضل خاصی روبرو هستند و بنابراین اگر راه حل ضد تورمی را در پیش بگیرند قاعدتاً بایستی نرخ بهره را بالا ببرند. حالا بحران مالی 14 ماه عمر دارد و از اوت 2007 شروع شد، از زمانیکه به اعتبارات و مخصوصاً اعتبارات مسکن شوک وارد شد. منتهی در چهارده ماه گذشته مقامات مسئول آمریکائی بیشتر واکنش نشان دادند تا اینکه اقدامات جدی بکنند. چرا که هنوز فکر نمی کردند که این بحران می تواند عمومیت پیدا کند. ممکن است معلوم شود که اشتباه می کرده اند و ممکن است معلوم شود که خیلی جاها اشتباه کرده اند. بهر حال مهم است که در بیابیم که چرا تا اینجا قضیه کش آمده. این بحران، بحران ترکیب تورم و رکود است و این قضیه را مشکل می کند. در حالیکه قیمت مواد غذایی، قیمت هزینه های مسکن، قیمت انرژی و غیره بالا می رود که اینها در مجموع اثرات رکود گذار در اقتصاد دارند و اقتصاد را کساد می کنند و نتیجه تورمی دارند؛ از طرف دیگر می بینیم که بیکاری افزایش پیدا می کند، اعتبارات متوقف شده اند و غیره.

تا این لحظه که داریم صحبت می کنیم، آنها در حال انجام دادن اقدامات ضد رکودی هستند. چرا که در این توقف و ورشکستگی هانی که اتفاق افتاده همه بانکها و در راس آن ها بانک " فدرال زرو" آمریکا- بانک مرکزی آمریکا- تصمیم گرفت که باز هم نرخ بهره را پایین بیاورد. خود این اثر دارد و یعنی اینکه پول بیشتر به بازار تزریق می شود. اینکار را می کنند که جلوی رکود را بگیرند و حالا از این می ترسند که با این ماجرا کار به رکود بیشتر اقتصاد منتهی شود.

مسئله دیگری که وجود دارد و خیلی خیلی مهم هست عبارت از اینست که در این بحران، بخش مسکن دچار بحران شده است. بخش مسکن از سالهای 2001 بعد در واقع موتور رشد اقتصاد آمریکا بوده. از زمانیکه در سال 2000 بحران شروع شد " گرین استد" رئیس فدرال بانک آمریکا، نرخ بهره را تقریباً تا حد صفر پایین آورد. پول تزریق کردند و خرید خانه و بساز و بفروشی شروع شد و این اقتصاد آمریکا را سر پا نگه داشت. آمریکا که مصرف کننده ی نهانیست، این چنین با پولهای دیگری که از نقاط دیگر دنیا وارد می شد و نقدینگی عظیمی که داشت، عمل کرد. حالا مسئله عبارت از اینست که چنین چیزی از کار افتاده و دیگر کشش ندارد و ورشکستگی ها شروع شده. در واقع رهن سه میلیون و ششصد هزار نفر نکول شده و خانه هایشان را مصادره می کنند. پنج میلیون و خرده ای نفر هم دارند برای خانه هایشان به دادگاه می روند. در نتیجه حدود هشت میلیون آمریکایی به چنین وضعی گرفتار هستند. اگر این مسئله گسترش پیدا کند حادثه خیلی مهمی اتفاق خواهد افتاد و بهر حال بدهکاری بزرگی در مسکن هست. شصت میلیون آمریکایی رهن دارند بعد بالا رفتن بی سابقه ی بدهکاریهای آمریکاست. توجه داشته باشید که کل بدهکاریهای اقتصاد آمریکا البته فقط بدهکاریهای اقتصاد دولت آمریکا به بازارها و کشورهای دیگر، خانوارهای آمریکایی، بخش مالی آمریکا و بخش غیر مالی و مثلاً شرکت های تولید کننده اتومبیل یا کامپیوتر و ... در همه جا بدهکاریها بالا رفته اند. بدهکاریهای آمریکا حالا حدود 43 تریلیون دلار است اگر مجموعه اش را در نظر بگیریم، این چیز بیست نزدیک به کل تولید ناخالص جهان. بنابراین ادامه این وضع مشکل فراهم می کند و بیرون آمدن از آن خیلی کار آسانی نیست. ممکن است بگویند که این بحران به رکود منتهی نخواهد شد ولی حتی اگر چنین نشود، تنها می توانند روز محشر را به عقب بیاورند. این بدهکاری بی سابقه در تاریخ خود بخود وحشتناک است و یک جانی همه چیز را بهم خواهد ریخت.

بعد هم هزینه های بالا رونده ی نظامی و مخصوصاً جنگ هانی که آمریکا به راه انداخته و خیلی وحشتناک است و بعد نیز کسری تراز پرداخت های آمریکاست. در مجموع آن چیزهایی که آمریکا از دنیا می گیرد و به دنیا می دهد، کسری دارد. در واقع هر سال هفتصد میلیارد دلار کسری موازنه تجارتي آمریکاست. یعنی اگر این هفتصد میلیارد دلار را در نظر بگیرید، آمریکایی ها هر روز دو میلیارد دلار اضافه بر در آمدشان - اضافه بر تولید شان- از دنیا می گیرند و مصرف می کنند. این چیز کمی نیست و هر روز دو میلیارد دلار بیشتر مصرف می کنند و خوب می تواند مختل کننده باشد و اگر در لحظه حاضر اتفاقی نیافتد حتماً در آینده نزدیک همه چیز را بهم خواهد ریخت.

یک فاکتور دیگری که خیلی خیلی مهم است عبارت از اینست که حالا این اولین بحرانی است که نئولیبرالیسم جهانی شده با آن روبروست. توجه داشته باشید که حالا کشورهای بسیاری به روی سرمایه جهانی گشوده شده اند. کشورهایی که قبلاً باصطلاح سوسیالیستی بودند و مثلاً شوروی و متعلقاتش، یا چین و یا اقتصادهای دیگری که سوسیالیستی نبودند ولی تا حدی بسته بودند. این مسئله مهمی است که توجه داشته باشیم که برای اولین بار است که نظام سوسیالیستی نیست و حوزه های زیادی به روی بازار آمریکا گشوده شده اند و اقتصاد جهان سرمایه داری همه جا گسترده شده و همه پنوعی به بازار آزاد گرویده اند. وقتی ظرفیت های آمریکا در اینجا متوقف می شود انعکاس آن در سطح جهانی خیلی عظیم خواهد بود و بایستی دقت کنیم که این چیز کمی نیست.

مسئله دیگر اینست که در هژمونی آمریکایی تردید بوجود آمده است. مثلاً می بینید که وزیر دارائی آلمان می گوید که بنظر می رسد امپراتوی مالی آمریکا به پایان رسیده است. وقتی آدمی مثل " ویشناین بروک " چنین چیزی می گوید یا دیگران هم آنرا تکرار می کنند، نمی خواهند در باره مسائلی صحبت کنند! خود این نشان می دهد که دیگر متحدان آمریکا از این مسئله ناراضی دارند. یعنی حاضر نیستند هزینه های این بحران را که آمریکا در داخل سیستم خودش ببار آورده و در واقع عمدتاً موتور اقتصادی آمریکا ببار آورده بدوش بگیرند. در حقیقت این جواب ردی است به طرح های " تالسون" که می خواهد بخشی از بار این بحران را

بدوش دیگران بیاندازد. وقتیکه آلمانی ها یا در واقع بزرگترین اقتصاد اروپا چنین می گوید یا مثلاً وقتی که " آنجلا مرکر" در مورد بسته ی اقتصادی می گوید که چه خواهند کرد و آلمان خودش می خواهد تنهایی عمل کند، اینها اظهار نظرهای آکادمیک نیستند و قبل از هر چیز اظهار نظرهای سیاسی است. ما با یک چیزی شبیه آنچه که در آغاز حمله آمریکا به عراق روبرو بودیم روبرو شده ایم، یعنی اینکه حتی متحدان نزدیک آمریکا تردید دارند که آمریکا توانایی اینرا داشته باشد که قضیه را حل کند. این با آن شرایطی که آمریکا می توانست دیکته کند فرق می کند و دیگران هژمونی آمریکا را مورد تردید قرار داده اند. حتی "سرکوزی" هم اینرا بشیوه اپورتو نیستی تکرار می کند و دیگران هم همینطور. همه هم برای آمریکا دل می سوزانند و متحدان نزدیک آمریکا هستند ولی واقعیت اینست که یک نوعی ابراز ناراضی می کنند.

یک عامل دیگر بی اعتبار شدن " رویای آمریکا" نی است. همان "امریکن دریم - American Dream، یا " راه زندگی آمریکایی - American way of life" است. در واقع در خود آمریکایی که آدم ها با کار و تلاش و تجارت به موفقیت می رسند، وقتیکه هشت میلیون می روند که خانه هایشان را از دست بدهند، خوب ابتدا در خود آن کشور "رویای آمریکایی" زیر سنو می رود. در حالیکه در سه دهه گذشته دستمزدهای واقعی متوقف بوده اند و حالا که اصلاً " زیر طبقه" به فلاکت بیشتری دچار شده و هر چه بیشتر سهم اش از تولید ناخالص آمریکا پانین آمده. حتی از آنهایی که شاغل بوده اند و توانسته اند خانه ای را بدست بیاورند، بیش از هشت میلیون شان در همین لحظه که صحبت می کنیم در شرف این هستند که از خانه هایشان بیرون رانده شوند و خانه هایشان را بفروش می گذارند. در چنین شرایطی آن "رویای آمریکایی" چه می شود؟ مسئله مهمی است. در سطح دنیا هم چنین است. بی اعتباری سیاسی آمریکا که جنگ هایش به آن دامن زد و ... اگر همه ی اینها را کنار هم بگذاریم، اعتبار خنشه دار می شود. اگر قرار باشد هر اقتصادی در دنیا طوری باشد که هر آدمی مثل آمریکایی ها، سوار اتومبیل بشود و از هر سه نفر دو نفر اتومبیل داشته باشند، دنیا به کدام سو می رود؟ اینها ناممکن شدن چنین چیزی است و اصلاً بی ربط بودن این ماجرا مسئله مهمی است که بایستی بدان توجه کرد.

یک عامل دیگری که خیلی خیلی مهم است ومختص این وضع است واز نظر سیاسی خیلی خیلی اهمیت دارد، هم زمان شدن بحران کنونی است با جریان انتخابات در آمریکا. در اینجا وضعیت بگونه ایست که دولت آمریکا مجبور است در اقتصاد مداخله کند و بنفع سرمایه بزرگ و بانک های بزرگ و بانک های مالی کلیدی مداخله کند چون در واقع آنها ارباب های دولت هستند. جالب است که به هر دو کاندیدا بیشترین کسانی که کمک مالی کردند همین شرکت های " وال استریت" هستند. منتهی اینان مجبورند که بر علیه آنها صحبت کنند. زیرا که رأی دهنده را باید به نفع خودشان بسیج کنند. در اینجا یک اتفاقی می افتد: پول هانی را که قرار است به هزینه مالیات دهنده ی آمریکایی به آنها بدهند، یکدفعه با اندیشه ی آمریکایی روبرو می شوند که چرا حالا؟ و چرا به آنها؟ در حالیکه هشت میلیون آمریکایی خانه هایشان را از دست می دهند و بهداشت عمومی در آمریکا بی معناست، چرا به آنها [سرمایه بزرگ]؟ بدتر از همه اینکه سی سال است تبلیغ کرده اند که دولت نباید در اقتصاد مداخله کند و حالا دولتی هم روی کار است که "واتیکان" این ایدئولوژی کاذب است. نه اینکه بگوینم این درست بوده که باید جداگانه صحبت کرد ولی مسئله اینست که اینها اینطوری وانمود کردند که دولت در اقتصاد مداخله نمی کند.

اما حالا روز روشن، زیر آفتاب همه مردم در سطح میلیونی در دعوای انتخاباتی می بینند که دولت مداخله می کند و چه مداخله ای!! مثلاً در ملی کردن دو تا بنیاد غول آسا مسکن آمریکا که " فردی مک" و " فانی میل" - Fannie Mae، Freddie Mac - بودند که سرمایه ایندو 5/2 تریلیون دلار است، یک شوک وحشتناکی به ایدئولوژی نئولیبرالی وارد می کند. بنابراین است که بحران حادی اتفاق می افتد. در واقع در حدی است که خود حزب دست راستی در مجلس نمایندگان آمریکا دست به شورش می زند. آنها بودند که دور اول رأی گیری را ناممکن ساختند و در مجلس نمایندگان رأی منفی دادند و نه دموکراتها. چرا که در چهارم نوامبر باید بروند و از مردم رأی بگیرند و اصلاً می ترسند که حزب جمهوری خواه منقرض بشود. چرا که ایدئولوژی اش ورشکست شده. بنابراین دعوای مطرح می شود و آنها می ایستند که باصطلاح از منافع مردم دفاع کنند یا وانمود کنند که از منافع مردم دفاع می کنند و این بیداری بزرگی بوجود می آورد و فضا را سیاسی می کند. توجه به این مختصات مهم است، چرا که در گسترش بحران اثر دارند.

برابری: خیلی ممنون ار شما! سوال های بسیار ی در این رابطه هست که در یک برنامه نمی توان به همه ی آنها پاسخ داد. ما امیدواریم که در برنامه ی دیگری سنوالتی در رابطه با بحران مالی و کل اقتصاد و... داشته باشیم.

"اوبامای" وال استریت و "اوبامای" مردم کوچه و خیابان

تقی روزبه

اوباما و حکایت یک بستردورویا

بی تردید انتخاب باراک اوباما، برای مردم آن دیار و هم چنین کل مردم جهان حادثه کوچکی و کم اهمیتی نبوده است. وی بهوده نیست که در جریان و کشاکش انتخاباتی اخیر، مردم سایر کشورها، حساسیت خاصی روی آن داشته اند. گویی که بدلیل نقش و دامنه مداخله های گسترده آمریکا در جهان، آن ها نیز متقابلاً برای خود حق و حقوقی در گزینش دولت آمریکا- گویانکه در ساختار کنونی جهان جنبه حقوقی ندارد- قائلند. در مورد اوباما تخمیناً (بر اساس نظرسنجی های میدانی) 80 درصد مردم جهان خواهان پیروزی وی بودند و این آرزو و احساس خود را با شکال گوناگون ابراز داشته اند. از قریفا گرفته تا آسیا و اروپا و آمریکای لاتین جملگی چنین بوده است. بر کسی پوشیده نیست که پدیده و برآمد اوباما با شعار "نیاز به تغییر" در سیاست ها و رویکردهای آمریکا پیوند تنگاتنگی داشته است. شعاری برآمده از شکست سیاست های حاکم بر کاخ سفید- که توسط بوش با سماجت دنبال می شده- و در مخالفت با آن ها. این شکست ها و بحران حاصل از آن فقط منحصر به یک حوزه و عرصه معینی نیست، بلکه فراگیر بودن آن، هم در حوزه سیاسی و هم اقتصادی، هم در عرصه داخلی و هم در سطح بین المللی از مشخصات بارز آن است. از جمله لزوم کنترل بازاریابی مهار مالی و تعیین باصلاح خطوط نظم جهانی جدید در تناسب با توازن قوای جدید ویا کنار گذاشتن سیاست های موسوم به یک جانبه گرایی و جنگ افروزان و نیز سیاست های معطوف به سالم سازی مربوط به محیط زیست از جمله آنها است. یعنی تغییر سیاست هائی که بوش را تبدیل به یکی از منفورترین رؤسای جمهوری تاریخ آمریکا کرد و دوران او را معرف افول شتابان هژمونی جهانی این تک ابرقدرت فی الواقع بوش تجسم رویای جهان تک قطبی و برقراری سلطه پلانازم امپریالیسم آمریکا و به عبارتی آرمانشهر "پایان تاریخ" بود. آرمانشهری معنی پیروزی تمام عیار نئولیبرالیسم و جهانی تهی از هموار و رقیب معارض و هم سطح که در آن دولت آمریکا در نقش یگانه ارباب جهان و تنها یکه تاز، دست بکار ساختن بزرگترین امپراطوری تاکنونی جهان بود. اما رویای جهان تک ابرقدرتی و فرمانروا بر جهان اکنون مدتهاست که به پایان خود رسیده است.* گویانکه، تحت تأثیر سنگینی شکست، بللک ها هنوز جرینت گشوده شدن بخود نمی داد و تمایل به تداوم رویای کاذب هم چنان ادامه داشت. تابوتی بود که از مدتها پیش بردوش تشییع کنندگان قرار گرفته بود ولی زمان دفنش را برگزاری تشریفات انتخاباتی تعیین می کرد و چنین نیز شد.

همه سران بزرگ جهان این رویداد بزرگ را به او و ملت آمریکا تبریک گفته و می گویند و در خلال این خوش آمدگویی فراموش نمی کنند که اعتماد و تمایل به همکاری با او را برای مقابله با چالش هائی که جهان و نظام سرمایه داری را تهدید می کند، خاطر نشان نسازند. پیام سرکوزی و ویا گوردن براون و یا خوش آمدگویی وال استریت به این پیروزی از طریق افزایش چهار درصدی ارزش سهام، نشانه هائی از امید جهان سرمایه داری و دخیل بستنش باو برای خروج و یادست کم کنترل دامنه بحران به بشمار می رود.

مایه چه کسی تبریک به گوئیم؟!

از سوی دیگر شاهدیم که انبوه مردم عادی و جوانان و هواداران پرشور اوباما نیز در آمریکا و خارج از آمریکا ضمن پای کوبی و دست افشائی، این پیروزی را بخود و به او تبریک گفته و می گویند. ولی در این میان پرسیدنی است که اگر قرار است تبریکی گفته شود، آن را باید به چه کسی گفت؟ علاوه بر این، با قطعیت نیانگاشتن پیروزی، آیا درست تر آن نیست که تبریک و هشدار و لاجرم هوشیاری را با هم ترکیب کنیم؟

ازیکسو شایسته است بخاطر انتخاب یک آفریقائی تبارودارای رنگ و رخسار تیره به ریاست جمهوری مهمترین و پر قدرت ترین کشور جهان که در آن سفید پوستان در اکثریت قرار دارند، تبریک گفت. از این زاویه، بی شک نفس این گزینش علیرغم هر نیت و ملاحظه ای که در پست آن نهفته باشد، دست آوردی برای بشریت و برای همه آزادیخواهان و برابری خواهان محسوب می شود. برداشتن هر گامی در جهت حذف شکاف های نژادی و جنسی و قومی و بطریق اولی طبقاتی از دیرباز از آرزوهای خاموش نشدنی همه آزادیخواهان و بشردوستان بوده است. بنابراین از این منظر به مردم آمریکا بدلیل نشان دادن چنین بلوغی و برای به حاشیه راندن

علاقه نژادی و مداخله دادن رنگ و رخسار و تبار در گزینش خود، باید درود و تبریک گفت.

اما وجه مکمل و دوم این تبریک را باید، به خصوص، نثار جوانان و زنان و حاشیه نشین ها و نسل پرشوری کرد که توانستند با حضور و نقش خود این واقعه را رقم بزنند. در حقیقت شکل گیری یک جنبش از پائین بارنگین کمائی از تبارهای گوناگون و حول مطالبات و شعارهای مشخص و فراگیر خود، بزرگترین دست آورد این رویداد بشمار می رود.

ضرورت تفکیک موج و موج سوار!

تداوم جنبش ایجاد شده مستلزم تفکیک اوبامای وال استریت از اوبامای جوانان و مردم زحمتکشی است که در چهره او مبارزه علیه تبعیض و برابری را جستجو می کنند. تلاقی این دو در وجود شخصی واحد البته تصادفی نیست. بلکه ناشی از همزمانی بحران ژرفی است که از یک سو دامنگیر سرمایه داری و نظم موجود شده و تغییر مورد نظر خویش برای خروج از بحران را در وجود "اوباما" و سیاست های معطوف به رفع این بحران جستجو می کند و از سوی دیگر در جوش و خروش ناشی از نیاز و ضرورت آن گونه تغییری است که نسل جدید و زحمتکشان حامل آن بوده و بدنبال تحقق آن هستند. آیا اوباما می تواند همزمان این دو مأموریت متضاد را با هم به پیش ببرد؟ میدانیم که بورژوازی برای خروج از بحران های دشواریسی کارآموده بوده و خوب میدانند که چگونه سوار بر موج شوند و چگونه با مصادره شعارها و چهره های مردم پسند، هم بحران را از سر بگذرانند و هم مردم به تنگ و به حرکت در آمده را سر جایشان به نشاند. از همین رو در چنین برهه هائی تمایز بین موج و موج سواران از اهمیت مبرمی برخوردار است. چرا که در یکسان پنداشتن و در ادغام و امتزاج آنهاست که معمولاً موج ها مهار و سرانجام مستهلک می شوند. و همانطور که اشاره شد این کاری است که بورژوازی در آن سخت کار آمد و خیره است. آری موج جوانان، زنان، رنگین پوستان و خارجی تبارها، طرفداران محیط زیست و بالآخره حامیان عدالت و برابری و آزادی و طرفداران کنترل بازار، و همه مردم عادی و زحمتکش آمریکا اگر که خواهان دست یابی به مطالبات و خواستههای خود هستند، ناگزیرند که بسترد و حضور مستقل خویش را حفظ کرده و هم چنان آن را فعال نگهدارند تا بتوانند به صورت نیروی فشار مستقل، لاقال از تسلیم شدن آسان اوبامای مورد نظر خود، در برابر اوبامای وال استریت معانتت به عمل آورند. نباید فراموش کنیم که اگر اوباما و طبقه حاکم حامی او قبل از انتخابات برای دست یافتن به کاخ سفید به حضور فعال و پر شور جوانان و توده های تهیدست نیاز داشت، پس از گرفتن رأی آنها، و قرار گرفتن اوباما در پشت فرمان ماشین غول پیکر دستگاه دولت و دیوان سالاری مستقر، این وال استریت خواهد بود که دست بالا را خواهد داشت. در چنین وضعیتی تنها تداوم حرکت خود جوش و مستقل جنبش از بیرون و از پائین است که می تواند موتور پیش برنده تغییر و دگرگونی و لودر حد رفهر هائی در خدمت به مردم باشد و نه بسود سرمایه داران.

87-08-15-05-11-2008

داد خواهی

هم میهنان

در آستانه دهمین سالگرد فاجعه قتل های سیاسی آذر هزار و سیصد هفتاد و هفت یاد جانباختگان این جنایت ها، داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده را به همراه یاد یکایک قربانیان قتل های سیاسی در ایران گرامی می داریم.

ما همچنان بر خواست خود برای افشای تمامی حقایق در مورد این جنایت های ضد بشری و تشکیل دادگاهی صالح برای رسیدگی به این جنایت ها پای می فشاریم. کشتار دگر اندیشان در ایران که به صورت سازمان یافته و از درون نهاد های حکومتی انجام شده، زخم بازاری است بر وجدان عمومی جامعه ایران. هر یک از ما در جایگاه خویش خود را مسؤول دانخواهی این جنایت ها می دانیم.

با امید به استقرار آزادی و عدالت در ایران!

خانواده های فروهر، مختاری، پوینده

برای اعلام پشتیبانی خود با ذکر نام و نام خانوادگی و شهر سکونت خود به آدرس زیر یک ایمیل بفرستید: daadkhahi@googlemail.com

و یا متن امضاء شده را با ذکر نام و نام خانوادگی و شهر سکونت خود به آدرس پستی زیر ارسال نمایید:

تهران- خیابان سعدی - خیابان هدایت (شهید قاعدی) - کوچه شهید

مراذاده - پلاک 22 - منزل فروهر

تدارکات پشت صحنه مشاوران اوپاما

درمورد ایران

دنيس راس مشاور خاورميانه ای اوپاما همراه کسانی چون خليل زاد ، اسکوتر لیبی و فرانسيس يوکوما زیر دست و لفوویتز سياست خارجی ريگان را شکل میدادند و پروفیسور ميرشهایمر او را از اعضای لابی اسرائیل خوانده است

*ریچارد کلارک مشاور اوپاما: اگر چه تمایل اوپاما این نیست که فورا ماشه را بکشد ولی اگر شرایط استفاده از نیروی نظامی را الزامی کند، اوپاما تردیدی نخواهد کرد.

*آیا وحشت رژیم از مردم ایران به حدی است که ترجیح میدهد این فرصت را بسوزاند و با پافشاری بر سياست غنی سازی گروگانش یعنی ملت ایران را در چنگ گرسنگی و جنگ و گرگ هایی زورمندتر از خود بطور کامل نابود کند؟

روشنگری. یک روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، نیویورک تایمز در مقاله ای افشا کرد محافل نزدیک به هردو نامزد ریاست جمهوری در دستگاه حاکم آمریکا در حال بررسی "گزینه نظامی" همزمان با ارائه ابتکارات جدید دیپلماتیک هستند. این گزارش که اشاره ای به آن در رسانه های فارسی زبان شد توسط کارول جیاکومو، عضو هیات سردبیری نیویورک تایمز و مسوول قبلی خبرهای بخش امنیت و اطلاعات رویترز، که مدتی هم عضو شورای روابط خارجی آمریکا بود، تهیه شده بود. کارول جیاکومو در این گزارش نوشت: "با توجه به ریزش اقتصاد جهانی و سایر بحران ها جای تعجب نیست که مردم آمریکا عموماً از این بحث بی خبر مانده اند. چیزی که مرا عصبی میکند این است که این همان اتفاقی است که در تدارک جنگ عراق افتاد. او سپس به اشاره به استفاده دولت بوش از شوک مردم آمریکا در پی حمله 11 سپتامبر برای تهاجم به افغانستان و تبدیل هردو به پوششی برای هدف اصلی یعنی حمله به عراق مینویسد: من که در آن روزها وابسته دیپلماتیک خبرگزاری رویترز بودم احساس مسوولیت میکنم که کار زیادی انجام ندم تا تصمیم فاجعه بار برای حمله به بغداد نقادانه مورد بررسی قرار گیرد."

آنچه که خاتم جیاکومو را نگران کرده است این است که در حالیکه "گزینه نظامی" در "پژوهش ها، گزارشات، کنفرانس ها" بطور وسیع توسط افراد مطلع هردو حزب در حال بررسی است، اما افکار عمومی در جریان آن قرار ندارد. یکی از اسنادی که به گفته جیاکومو روی آن دقیق کار شده، گزارشی است که توسط Policy Center، تهیه شده است. پالیسی سنتر نهادی برای تاثیر گذاری در تصمیم گیری هاست که توسط 4 سناتور تاسیس شد: رابرت دال و هوارد بیکر از حزب جمهوریخواه و تام داشل و جرج میچل از حزب دمکرات، به عبارت دیگر نهادی است که هردو حزب جمهوریخواه و دمکرات آمریکا از طریق آن با هم همکاری میکنند تا سياست خارجی آمریکا را زیر نفوذ خود جهت دهند. در مقاله نیویورک تایمز آمده است گزارش با تاکید بر خطر ایران "هشدار میدهد": دولت بعدی "ممکن است زمان کمتر و گزینه های محدودتری برای برخورد با این تهدید داشته باشد." از این رو گزارش بر تحریم کامل بنزین به ایران تاکید میکند. علیرغم عواقب فاجعه بار این نوع تحریم، که تحریم های ایران را به تحریم های عراق نزدیک میکند، به نظر میرسد خاتم جیاکومو نه از آن بلکه از حمله نظامی نگران است. به همین جهت بعد از یادآوری پیشنهاد پالیسی سنتر برای تحریم کامل واردات بنزین اضافه میکند: "اما گزارش همچنین میگوید حمله نظامی یک گزینه قابل اجراست و باید به عنوان آخرین وسیله مورد استفاده قرار بگیرد."

نیویورک تایمز از دنيس راس مشاور خاورميانه ای اوپاما و دان کوتز مشاور مک کین به عنوان نویسندگان تنظیم کننده متن گزارش نام میبرد. دنيس راس از مقامات تندروری واشینگتن محسوب میشود که از حمله به عراق دفاع کرده است. در حقیقت سوابق همکاری او با طراحان جنگ عراق به دوره ريگان میرسد. در آن زمان او همراه با کسانی چون اسکوتر لیبی معروف که در دوره بوش به علت فساد سیاسی برکنار شد، فرانسيس فوکویاما، زلمای خليل زاد، استفن سستانویچ زیر دست نومحافظه کار بنیادگرایی چون پل ولفوویتز سياست خارجی ريگان را شکل میدادند. پروفیسور جان ميرشهایمر و استفن والت در جزوه معروف خود او را یکی از اعضای "لابی اسرائیل" خوانده اند. او در دولت های بوش اول و کلینتون مشاور خاورميانه ای رئیس جمهور بوده و بعد از آن هم در انستیتیوی خاورميانه که زیر نفوذ مقامات اسرائیل است فعالیت خود را در این زمینه پی گیری کرده و ضمناً به عنوان مفسر سیاسی قرارداد

همکاری با فاکس نیوز خبرگزاری مخصوص نتوکان ها را امضا کرده است. به عبارت دیگر امانوئل رام که اوپاما او را به عنوان رئیس کارمندان کاخ سفید انتخاب کردو قبلاً شهروند اسرائیل بوده و داوطلبانه در ارتش اسرائیل خدمت کرده، اولین مقام طرفدار سياست اسرائیل در رابطه با ایران در حلقه یاران اوپاما نیست. بلکه حلقه مشاوران اوپاما در سياست خارجی را عمدتاً چنین افرادی تشکیل میدهند. به گزارش نیویورک تایمز دنيس راس در مورد تفاوت سياست کنونی با سياستی که به جنگ عراق منتهی شد میگوید: "این بار ما عمیق تر و بطور سیستماتیک همه گزینه ها از جمله اعمال زور را مورد بررسی قرار میدهیم. زیرا تلاش های دیپلماتیک نتوانسته حرکت شتابان ایران برای اداره تکنولوژی هسته ای را کند نماید..."

در گزارش نیویورک تایمز علاوه بر گزارش پالیسی سنتر به اسناد و فعالیت های دیگر هم اشاره شده است. از جمله جزوه ای که اشتون کارتر یک مقام ارشد پنتاگون در دوره کلینتون برای مرکز نوین امنیت آمریکا، یکی دیگر از نهادهای منتقد دو حزبی نوشته و در آن تاکید میکند اقدام نظامی باید به عنوان عنصری از یک استراتژی جامع در نظر گرفته شود، "اما عنصری که یک گزینه را حقیقی میکند."

از جمله اسناد دیگری که مقاله نیویورک تایمز به آن اشاره میکند سندی است که در ماه سپتامبر امسال به کنفرانسی ارائه شد که با حمایت انستیتیوی خاور نزدیک برگزار شده بود و به نوشته جیاکومو، "قائم مقام" های جان مک کین و اوپاما در آن حضور داشتند. این سند نیز بر استفاده از "گزینه نظامی" برای جلوگیری از هسته ای شدن ایران تاکید میکند. در این کنفرانس تنها "قائم مقام" مک کین نبود که استفاده "گزینه نظامی" را مورد تاکید قرار داد، بلکه ریچارد دانزیگ قائم مقام اوپاما هم میگوید: اوپاما معتقد است حمله نظامی به ایران "وحشتناک" است اما "این احتمال وجود دارد در جهانی وحشتناک به این نتیجه برسیم که باید به این انتخاب وحشتناک جنگ بپردازیم."

مقاله نیویورک تایمز علیرغم هشدارها، تنها خواهان "بحث عمومی" قبل از اقدام به حمله نظامی است. جیاکومو در انتهای این مقاله تاکید میکند: "با توجه به اینکه ایران در نظر دارد سوخت کافی برای تولید یک بمب اتمی را تا سال 2010 تهیه کند، رئیس جمهور آینده باید افکار خود را به سرعت متمرکز کند. ما امیدواریم او برخلاف جرج دبلیو بوش بی بحث عمومی در باره تمام گزینه های آمریکا را دامن بزند. من مطمئنم این بار] با سواست بیشتر برخورد خواهیم کرد."

اما پیتر سیموندز مفسر سیاسی سوسیالیست و بسایز جزئیات بیشتری در مورد راهکارهای در نظر گرفته شده در پشت پرده در محافل قدرت در آمریکا ارائه میدهد که نشان میدهد تاکید "بر وقت کم رئیس جمهور آینده" به معنای اعمال فشار محافل قدرت در آمریکا برای اتخاذ راهکار خطرناکی است که در عراق در پیش گرفته شده بود. او مینویسد در حالیکه در جریان مبارزه انتخاباتی عملاً کلامی به مردم گفته نشد اما مشاوران اوپاما مک کین پشت پرده در حال تنظیم راهکاری برای تشدید بحران بر سر پرونده هسته ای بودند. او تاکید میکند مشاوران عالی رئیس جمهور منتخب در پشت سر رای دهندگان صحنه را برای تشدید دراماتیک رویارویی با ایران به محض برعهده گرفتن پست ریاست جمهوری آماده کرده اند.

سیموند با اشاره به بخش هایی از سند پالیسی سنتر مینویسد این سند هم انکار رژیم ایران مبنی بر عدم تمایل به تولید بمب اتمی و هم گزارش سازمان های امنیتی آمریکا را به کلی نادیده گرفته و یک سره بر پیشروی تهران به سوی دستیابی به تولید بمب اتمی و مهلت کم ریاست جمهور بعدی برای مقابله با این تهدید تاکید میکند. سند، دولت بوش را مورد انتقاد قرار میدهد که نتوانست جلوی پیشرفت برنامه هسته ای ایران را بگیرد. سیموند تاکید میکند علیرغم این، استراتژی پیشنهادی سند در جوهر همان استراتژی بوش است. یعنی تحریم های سخت تر اقتصادی، مشوق های محدود و تهدید جنگ. سیموند در ادامه مینویسد به نظر میرسد سياست منظور شده برای ایجاد اجماع بین المللی بر حمله نظامی پیشگیرانه به ایران متکی است. به روسیه، چین و قدرت های اروپایی هشدار داده میشود که خودداری از تشدید و اعمال تحریم ها، از جمله بلوکاد تحریک آمیز صادرات نفت ایران، تنها احتمال حمله نظامی را افزایش میدهد.

سیموند جزئیات بیشتری از سند را ارائه میدهد، از جمله اینکه سند به منظور تاکید بر اعلام خطرناک بودن وضعیت خواهان آن میشود که ایالات متحده بلافاصله حضور نظامی خود را در خلیج فارس گسترش دهد: "این باید در همان روز اول ورود رئیس جمهور جدید به دفتر کار خود شروع شود، بویژه که جمهوری اسلامی و وابستگان منطقه ای اش ممکن است تصمیم بگیرند رئیس جمهور جدید را به امتحان بگذارند. این امر [افزایش حضور نظامی در خلیج فارس] باید شامل نیروهای مستقر کنونی ایالات متحده و متحدانش، تخلیه نیروهای رزمی جدید روی کشتی های هوآبرد و مین جمع کن و انتقال سایر مهمات جنگی در منطقه باشد."

اعتراض گسترده کارگری در آلمان

*افزایش فشار کارگران آلمان برای افزایش دستمزد



منبع: سایت اتحادیه فلز کاران آلمان

ترجمه از: گروه همبستگی با جنبش کارگری - برلین
- در روز سه شنبه 04 نوامبر 2008 حدود 152000 نفر از شاغلین در بیشتر از 500 کارخانه و موسسه تا ساعت 14 در یک اعتصاب کوتاه و آکسیون اعتراضی شرکت کردند تا آخرین قدم های مسالمت آمیز و آرام را برای افزایش 8 درصدی دستمزدهایشان امتحان کنند. این اعتصاب توسط اتحادیه فلز آلمان ای-گ - متال سازمان داده شد. - یکی از محورهای اعتراض در روز سه شنبه در شهر شلزویگ - هول اشتاین - مک لنبورگ - فورپومرن - هامبورگ - برمن - شمال غربی نیدرزاکسن بوده است.
Lloyd Dynamowerke و **Lear** - و موسسه **AG** شب هنگام در برمن 1700 نفر از دایملر در این اعتصاب هشدار آمیز شرکت کردند. در شهر شلزویگ هول اشتاین فلزکاران، با به صدا در آوردن بوق اتومبیل ها اعتراض خود را نشان دادند. آکسیون هایی نیز در شهرهای روستوک، وارن مونده، ویسمار، استراسبورگ جریان داشت.

در نیدرساکسن 1000 نفر از **Nordseewerk** و در **Leer-Papenburg** نیز 2200 نفر از **Meyer-Werft** تظاهرات کردند.

اعتصابات هشدار آمیزی نیز در اولدنبورگ و ویلهلم شاون صورت گرفت. محور دیگر اعتراضات بادن ورتنبورگ بود. حدود 40000 نفر از 20 کارخانه دست از کار کشیدند. در بسیاری از کارگاههای دایملر تولید متوقف شد. در کارگاه بزرگی در سیند لفتنگن 9000 کارگر تجمع کردند. در کارگاههای دایملر در اشتوت گارد-انترتورک هایم و اسلینگن-متینگدر در مجموع 5000 کارگر دست از کار کشیدند. اعتصابات هشدارآمیز دیگری نیز در فریدریش هافن بوقوع پیوست.

در شهرهای نورد هاین - وستفالن نزدیک 30000 نفر از 200 کارخانه در جهت مطالباتشان تظاهرات کردند.

در دورتموند 3000 نفر از 15 کارخانه و در لمگو و حومه 3200 کارگر از 35 کارخانه دست از کار کشیدند.

در کارگاه ایل در بوخوم و دیگر کارخانه ها 4500 کارگر تظاهرات کردند. در هامبورگ 2100 نفر در تجمعی به فراخوان پاسخ دادند. در بایرن بیشتر از 20000 نفر از 58 کارخانه در اعتصاب هشدار آمیز شرکت کردند و 5500 نفر در شوابین فورت از بوش - شفلر و (اس - ک - اف) به مدت 2 ساعت کار را متوقف کردند. در نورنبرگ 5600 کارگر از شرکت های بوهرلر موتور - گاردنیر دنور - ناش - زیمنس و... دست به تجمع زدند. در فرانکفورت بیش از 11000 کارگر در این اعتصاب شرکت کردند. همچنین آکسیون هایی در ارلانگن - آوگسبورگ - مونشن و... صورت گرفت. در راینلند - فالز هم حدود 4800 نفر در این اعتصاب کوتاه شرکت کردند. در هسن - هسن شمالی و... 5600 کارگر دست از کار کشیدند.

در سارلند بیش از 5000 نفر مطالباتشان را مطرح کردند. در آیزناخ و ارفورت 520 کارگر به فراخوان اتحادیه فلز پاسخ مثبت دادند. در برلین - براندنبورگ و ساکسن 4300 نفر از 21 کارخانه به این فراخوان پیوستند و حدود 1500 نفر از چند کارخانه در جلوی درب دایملر - مرسدس تجمع کردند. در لودویگ فلد - براندنبورگ حدود 900 نفر از کارگاههای مختلف در این اعتصاب شرکت کردند. در لایپزیک حدود 800 نفر از بام و در جلوی در کارگاه تجمع کردند. در ساکسن و ساکسن آنهالت 1500 کارگر کارخانه را تعطیل کردند.

ترجمه از: گروه همبستگی با جنبش کارگری - برلین 5 نوامبر 2008

سیموند مینویسد زبان گزارش عینا زبان بوش است و در انطباق با عبارت مشهور دولت بوش " همه گزینه ها روی میز خواهد بود" اعلام میکند: " ما بر این باوریم حمله نظامی یک گزینه قابل اجراء است و باید به عنوان آخرین وسیله برای متوقف کردن برنامه هسته ای ایران مورد استفاده قرار بگیرد." در ادامه سند آمده است: یک چنین حمله نظامی " تنها تاسیسات هسته ای ایران را هدف قرار نخواهد داد، بلکه به منظور جلوگیری از واکنش ایران، همچنین تاسیسات نظامی غیرهسته ای را هدف قرار خواهد داد."

سیموند مینویسد طرح اولیه گزارش را مایکل روبین از موسسه نومحافظه کار انستیتوی آمریکن اینترپرایز و از واضعان حمله به عراق تهیه کرده است. مشاوران ارشد اوپاما در تهیه طرح نقش داشته اند: از جمله دنیس راس، چارلز راب، اشتون کاتر. راس جزئیات برنامه دیپلماتیک را تهیه دیده و کارتر جزئیات حمله نظامی از جمله بررسی دستاوردها/ هزینه های بمباران هوایی ایران توسط آمریکا.

دنیس راس قبل از آن نیز در تهیه بیانیه ای برای انستیتوی خاور نزدیک تحت عنوان، تقویت مشارکت: راه های تقویت همکاری های آمریکا - اسرائیل در رابطه با چالش اتمی ایران، شرکت داشت. در آن بیانیه توصیه شده است رئیس جمهور بعدی با اسرائیل در مورد " گزینه های گوناگون از جمله اقدام نظامی پیشگیرانه بحث و تبادل نظر کند." مشاوران ارشد اوپاما از جمله آنتونی لیک، سوزان رایس و ریچارد کلارک نام خود را زیر این سند گذاشته بودند. ریچارد کلارک در کنفرانس ماه سپتامبر گفت اوپاما معتقد است جلوی نفوذ گسترش یابنده ایران باید گرفته شود و دسترسی ایران به سلاح اتمی غیر قابل قبول است. کلارک گفت: " اگر چه تمایل اوپاما این نیست که فوراً ماشه را بکشد ولی اگر شرایط استفاده از نیروی نظامی را الزامی کند، اوپاما تردیدی نخواهد کرد."

نه فقط شواهد فوق، بلکه مجموعه قراین لافل تاکنون نشان میدهد جوهر سیاست های آمریکا با آمدن اوپاما تغییر نمیکند، بویژه در رابطه با پرونده هسته ای ایران. اما در شرایط کنونی از پانین و از جانب توده های رای دهنده و افکار عمومی جهان فشار سنگینی بر اوپاما علیه سیاست های جنگ طلبانه وارد میشود و این فشارها فرصت کوتاهی ایجاد کرده است.

همه مساله این است که آیا رژیم اسلامی ایران از این فرصت برای کاستن از فشاری که سیاست های اتمی رژیم و چالش هایش با آمریکا بر مردم ایران وارد میکند استفاده خواهد کرد یا وحشت رژیم از مردم ایران به حدی است که ترجیح میدهد این فرصت را بسوزاند و با پافشاری بر سیاست سازی گروگانش یعنی ملت ایران را در چنگ گرسنگی و جنگ و گرگ هایی زورمندتر از خود بطور کامل نابود کند. 19 آبان 1387 عکس صفحه اول کارول جیاموکو، نویسنده مقاله نیویورک تایمز

منابع:
<http://www.nytimes.com/2008/11/03/opinion/03mon4.html>
<http://www.wsws.org/articles/2008/nov2008/iran-n06.shtml>

* پیوندها *

ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان
33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

اسلام، دموکراسی و ضدیت با امپریالیسم

مصاحبه فاروق سولریا با طارق علی

مترجم: صفار ساعد

در اواخر ژانویه "فاروق سولریا" با "طارق علی"، نویسنده و فعال معروف اجتماعی، مصاحبه‌ای کرده که در "گرین لفت ویکلی" به چاپ رسیده است. بر همین مصاحبه "تارک فتاح" مقدمه‌ای نوشته است که در اینجا قبل از متن مصاحبه از نظر خوانندگان می‌گذرد. (مترجم)

دوستان، عده زیادی از توده‌های چپ جامعه با حرارت زیاد بنیادگرایان اسلامی را جزء نیروهای ضدامپریالیست به حساب می‌آورند. این اتحاد عجیب و غریب بین چپ‌ها و جناح راست اسلامی‌ها فقط به کانادا محدود نمی‌شود، طارق علی این رابطه نامیمون را در انگلستان «پلشویسم شریعه» نامیده است. این «پلشویسم شریعه» تا حدی در تورنتو پیشرفت کرده است که از یک فعال ضدسوسیالیست و جنگ سردی پاکستانی که علیه سوسیالیست‌ها تبلیغ می‌کرده است، به عنوان یک سخنران در کنفرانس مارکسیسم دعوت به عمل آمده است.

چنین به نظر می‌رسد که تا زمانی که این شخص فقط برای مرگ سوسیالیست‌های پاکستانی و عرب صحبت می‌کند، رفقای چپ این جا مسئله‌ای نداشته باشند. طارق علی در مصاحبه‌اش با گرین لفت رویو ضدامپریالیست بودن اسلام‌یون را که از طرف برخی چپ‌ها مطرح می‌شود را افسانه خوانده و بر آن خط بطلان کشیده است. او می‌گوید:

"من باور ندارم که (نیروهای اسلامی) هیچ گاه ضد امپریالیست بوده‌اند. یک رزمنده واقعی ضدامپریالیست آمریکا مفهومش را آن زمان می‌یابد که برای آزادی و رهایی انسان‌ها به طور واقعی مبارزه کند. اما آن چیزی که بنیادگرایان اسلامی طالب آن هستند عقب گرد به اسلام قرن نهم است که حتی آن را هم بدرستی درک نکرده‌اند."

طارق علی معتقد است که قدرت بنیادگرایان اسلامی ریشه را در بی‌قدرتی و ورشکستگی چپ‌ها در این جوامع دارد. چپ‌هایی که تحت لوای سازمان‌های غیردولتی (ان.جی. او) با حقوق‌های بسیار بالا خود را فریه و پروار کرده‌اند. وی می‌گوید: "زمانی که مردم علیه سیاست‌های نئولیبرال یا به خاسته‌اند و تنها آلترناتیو موجود بنیادگرایان هستند، به چه چیز دیگری باید پناه ببرند؟ آیا آن‌ها باید به سازمان‌های غیردولتی موجود، که بر از روشنفکران چپی که حقوق‌های آن چنانی می‌گیرند است، پناه ببرند؟ چپ‌ها در جهان مسلمین خود را در سازمان‌های غیردولتی غرق کرده‌اند و چنین است که از واقعیت‌ها به دور افتاده‌اند."

تارک فتاح پنجم ماه می 2004

متن مصاحبه:

فاروق سولریا: آیا شما واقعا بر این عقیده هستید که امپریالیسم آمریکا پس از فروپاشی شوروی، دشمنی به نام بنیادگرایان اسلامی را برای نیازهای خود خلق کرده است؟

طارق علی: در تمامی کشورهای اسلامی به جز تعداد معدودی، بنیادگرایان اسلامی چه به طور مستقیم و چه غیرمستقیم با مساعدت آمریکا بوجود آمده است. مطلقا بدون حمایت آمریکا بنیادگرایان اسلامی نمی‌توانستند به یک نیرو تبدیل شوند. در مصر انورسادات (رئیس جمهور قبلی) از بنیادگرایی اسلامی استفاده کرد تا نیروهای سکولار و رادیکال را ترور نماید. در پاکستان، ژنرال ضیا دقیقا همین عمل را انجام داد. در عربستان سعودی با یک حکومت پادشاهی مرکب از وهابیون که مورد حمایت آمریکا می‌باشد، روبرو هستیم. ناگفته نماند که آمریکا در افغانستان نیروهای مذهبی جهادی را پشتیبانی نمود چه اشغال افغانستان به وسیله شوروی برحق بوده باشد یا نبوده باشد. من در همان زمان پیش‌بینی کرده بودم که این عمل چاه ویلی را سبب خواهد شد که تمیز کردن آن دهه‌ها طول خواهد کشید. در جواب به سنوال شما، فکر می‌کنم آمریکا در جنگ سرد تلاش‌های فراوانی را برای گسترش هرچه بیشتر بنیادگرایی اسلامی به عمل آورد. به طور مثال به اسرائیل و گروه‌های مقاومت فلسطینی نگاه کنید. اسرائیل حماس را تشویق می‌کرد که سازمان آزادیبخش فلسطین را به عقب براند. یاسر عرفات و جرج حبش رهبر قبلی جبهه خلق برای آزادی فلسطین را به عقب براند. تمامی رهبران سکولار فلسطینی را به عقب براند. این چنین سیاست‌هایی مسائل ما نبود. این‌ها به وسیله آمریکا بوجود آمده‌اند و این چنین است که ما اکنون از آن رنج می‌بریم.

فاروق سولریا: فکر نمی‌کنید که در درون بنیادگرایی اسلامی، دانه‌های ضدامپریالیستی حتی قبل از جنگ سرد موجود بوده است؟ مثالی زده باشیم: حمله به پایگاه‌های آمریکا در لبنان؟

طارق علی: تجربه‌ی لبنان مسئله دیگری است. سازمان حزب‌الله از درون انقلاب اسلامی ایران بیرون آمد و آشکارا بیان کرد که هدفش بیرون راندن اسرائیل از لبنان است. این یک شعار توده پسند بود. ملاهای ایران حتی اشغال عراق را لایک گفتند، شبیه جماعت اسلامی پاکستان که در دهه‌های 1960، 1970 و 1980 آمریکا را مورد حمایت قرار می‌داد. من باور ندارم (نیروهای اسلامی) ضدامپریالیست هستند. مبارزه واقعی علیه امپریالیسم در آزادی و رهایی مفهوم می‌یابد. آن چیزی که بنیادگرایان می‌خواهند، عقب گرد به اسلام قرن نهم است که حتی آن را هم به درستی درک نکرده‌اند. با فروپاشی نیروهای کمونیست و سکولار، احزاب مذهبی باقی ماندند که به اصطلاح ضدامپریالیستی عمل کنند.

فاروق سولریا: فکر می‌کنید این سناریوی جدید در واقع افکار سامونول هانتینگتون در رساله‌ی «تصادم تمدن‌ها» را تأیید می‌کند چرا که جهان مسلمین از بوسنی تا چین، افغانستان تا عراق تحت حملات مستمر بوده است؟

طارق علی: آیا این یک تصادم تمدن‌هاست؟ باید گفته شود که همیشه یک رودررویی بین شمال و جنوب بوده است. به آمریکای لاتین نظر بیاورید، در آنجا مبارزهای علیه امپریالیسم و برنامه‌های نئولیبرال جاری است. در آمریکای لاتین واقعه 11 سپتامبر علنا جشن گرفته شد. عقیده‌ی «تصادم بین تمدن‌ها» اساسا بی‌پایه است. اتفاقا خیلی جالب است که بدانید چنین عقیده‌ای در خدمت بنیادگرایان اسلامی است.

فاروق سولریا: چرا مقاومت در جهان مسلمین خودش را در شکل بنیادگرایی اسلامی نشان می‌دهد، در صورتی که برعکس در آمریکای لاتین بپاخیزی‌ها و مبارزات مردم در شکل مبارزات طبقاتی جریان دارد؟

طارق علی: من فکر می‌کنم، آن (مبارزه طبقاتی) شکلی خواهد گرفت. فقط ممکن است 10 تا 20 سال به طول انجامد. این مبارزات قبلا وجود داشته است. در اندونزی، در پاکستان و جاهای دیگر. باید گفته شود زمانی که ایده‌های سوسیالیستی مقبولیت عام یافته بود، این ایده‌ها در جهان مسلمین هم مورد قبول بود. اما این مبارزه (مبارزات سوسیالیستی - مترجم) به شدیدترین شکل سرکوب شدند. اندونزی یکی از بزرگترین احزاب کمونیست را در دنیا داشت. این حزب در سال 1965 (بوسیله دیکتاتور) سهارتو با کمک امپریالیست‌ها سرکوب شد. در پاکستان جنبش‌های دهقانی و کارگری سرکوب شدند و نخست وزیر وقت به قتل رسید. در عراق صدام حسین تعداد بیشماری از کمونیست‌ها را به قتل رساند و سادات هم در مصر دست به چنین اعمالی زد. از بین رفتن این نیروها، سبب پیدایش وضع موجود شد.

فاروق سولریا: فکر می‌کنید که موجی از پروسه‌های دموکراتیک در جهان مسلمین تغییری خوش‌آیند است؟

طارق علی: آری.

فاروق سولریا: اگر در نتیجه‌ی پروسه‌های دموکراتیک، افرادی چون اسامه بن‌لادن در عربستان سعودی و اخوان‌المسلمین در مصر به قدرت برسند چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

طارق علی: این آن چیزی است که عقیده پردازان آمریکایی آن را قیاس ضد و نقیض دموکراسی می‌نامند. اگر شما دولتی را انتخاب کنید که مورد علاقه‌تان نباشد، آری این یک مسئله است. اما این برای امپریالیسم در غرب، جایی که احزاب میانه، میانه‌ی چپ، و یا میانه‌ی راست برنامه‌ی اقتصادی لیبرال‌های نوین را قبول کرده‌اند و در مجموع به شکل عمده امپریالیسم آمریکا را حمایت می‌کنند، مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند. آن‌ها یک مانع‌گذاشته عمده دارند: حفاظت از سرمایه. اگر به طور مثال انتخاباتی در عراق انجام شود، چرا می‌بایستی شیعه‌ها برنده شوند؟ برای آن که همین امپریالیست‌ها برای آن که نیروی مخالف صدام حسین را پرورش دهند به مدت 20 سال چه با پول و یا با اسلحه آن‌ها را مورد حمایت قرار دادند. اما اگر آن‌ها انتخابات را برنده شوند، بگذار که حکومت تشکیل دهند، بگذار خود مردم تصمیم بگیرند. در ایران، پس از گذشت 30 سال از پروسه اسلامی کردن جامعه، تمامی جوانان ملاها را مورد تفرق قرار می‌دهند. آن‌ها اکنون در حال کشف دوباره زمانه‌های پیش از اسلام هستند، نه به خاطر خواندن کتاب‌های من، بلکه در اثر تجربیات خودشان. اگر عراقی‌ها باید به شیعه‌ها رای بدهند، بگذار این چنین کنند. اگر سعودی‌ها خواهان انتخاب وهابی‌ها هستند، بگذار این چنین کنند. اگر اخوان‌المسلمین توانستند دولت تشکیل بدهند، بگذار چنین کنند. مردم یاد خواهند گرفت.

فاروق سولریا: آیا شما از انتخاباتی که نتیجه‌اش به قدرت رسیدن فاشیست‌ها در انگلستان باشد حمایت خواهید کرد؟ بقیه در صفحه 9

پیرامون مباحث مربوط به "طومار تقاضای آزادی تشکل کارگری"

صفر ساعد

سوسیالیسم در لحظه لحظه زندگی مزدبگیران وجود دارد. هر چه زندگی آنها پیشرفت کند، قدمی به سوی سوسیالیسم برداشته شده است. سوسیالیسم در لحظه لحظه مبارزات ما برای یک زندگی بهتر جاری است. سوسیالیسم یک مقوله در بسته و یا کلی نیست. چیزی نیست که از امروز به فردا پیاده شود. سوسیالیسم را در چانه زدن های مردم زحمتکش با طبقه سرمایه دار میتوان یافت. شکست و پیشرفت در زندگی زحمتکشان، پستی و بلندی های سوسیالیسم را به نمایش میگذارد و در پناه آن آگاهی زبیده میشود.

تاریخ با هیچکس نیست. هر کدام از ما میتوانیم بر آینده اثر بگذاریم. ولی نمیدانیم و نمیتوانیم بدانیم که دیگران برای تاثیر بر آینده چه خواهند کرد. غالباً در تندپنج های غلیبان های اجتماعی، تجربیات تاریخی با ایده آل ها در مناقشه می افتند. یک سیاست خردمند با پاهای استوار بر روی زمین به ایده آل ها از منظر امروز مینگرد. میخواهم به صراحت بگویم که ما هنوز چنین ظرافت سیاسی را بخوبی نیاموخته ایم. تفکر ایجاد تشکل های مستقل، همیشه مد نظر خیرخواهان اجتماعی بوده است و سوسیالیست ها بعنوان بخشی از این خیرخواهان اجتماعی، در این مورد بسیار کوشا بوده اند. اما در عمل بسیار نادر پیش آمده است که استقلال را در خود جمع تشکیل دهنده، ببینند و نه در وجود خویش سوسیالیستی بعنوان رهبر. تعریف هایی که تا بحال در جنبش ما حاکم بوده است این چنین اند:

1- پیشینی که استقلال تشکلات کارگری را در پناه ایدئولوژی می بیند. یعنی آنکه فکر میکند در صورت حاکم شدن ایدئولوژی بر آنها، استقلال پدید آمده است.

2- پیشینی که بر تشکلات مستقل پافشاری میکند، اما آن را بخشی جدا ناپذیر از احزاب سیاسی میداند.

به دیده من اما تشکل های مستقل اجتماعی، چون تشکل های زنان، کودکان، مزد بگیران و فعالین محیط زیست و غیره، موتور محرکه خود را در درون خود دارند. موتور محرکه ای که از تک تک افراد تشکیل دهنده آن سامان یافته و طرح برنامه می کند. در بین تشکل های مستقل، تشکل مستقل مزدبگیران از مهمترین است. چرا که اگر این تشکل پا بگیرد، یک اهرم قوی برای دیگر تشکلات مستقل هم پدید خواهد آمد. اساس فلسفه تشکل مستقل مزد بگیران و زحمتکشان بر این است که به تضاد بین کار و سرمایه پاسخ بگوید و مسئله استثمار را مد نظر داشته باشد. مطالبه ازدیاد دستمزدها برای بهبود سطح معیشت و رفاه خویش، در حقیقت بخشی از حل تضاد بین کار و سرمایه است که پاسخگوی خواسته های اکثریت زحمتکشان است، خواسته هایی که در اعماق جامعه ریشه دارند.

تشکلات مستقل که در حقیقت میبایستی اکثریت جامعه مزد بگیر را در بر بگیرد، خود آگاهی را سبب شده و باعث بوجود آمدن استقلال رای و فکر، ادامه کاری و اعتماد بنفس در افراد تشکیل دهنده اش در ارتباط با جامعه میشود. تشکلات مستقل زحمتکشان در عین اتکاء به نیروی خود، همزمان با تمامی دیگر تشکلات مستقل جامعه در ارتباطی ارگانیک و تنگاتنگ و داوطلبانه قرار میگیرد. فلسفه وجودی تشکلات مستقل در رد جنبش نخبگان است. این تشکلات در حقیقت سازمان نخبگان نبوده، بلکه شرکت کنندگان آن، خود نخبگانی نسبی هستند. و این نخبگان نسبی، قدرت خویش را در جمع خویش می یابند. تشکل های مستقل زحمتکشان ریشه در خاک دارند. از اعماق جامعه می آیند و بنابراین تمام کش و قوسهایی اجتماعی را هم از اعماق به سطح با خود حمل میکنند.

سیاستمدارانی که در لایبای چنین فعل و انفعالاتی ساخته میشوند، مدیرانی باتجربه میگردند که میتوانند برای بخشهای مختلف اجتماعی برنامه ریزی کنند و در کل باعث پیشرفت و بهبود زندگانی زحمتکشان گردند. اگر ایده ای میخواید در جامعه نفوذ کند، بایستی بخشی جدا ناپذیر از مکانیسم اجتماعی همان جامعه باشد. پدیده من تشکلات مستقل از دولت و احزاب سیاسی در ذات خود میتوانند همین بخش جدا ناپذیر از مکانیسم اجتماعی باشند. وجود تشکل های مستقل، اساس دموکراسی از پایین در هر جامعه ای است. دموکراسی از پایین، یک قدم به سوی سوسیالیسم است که در پناه آن جامعه ای با مختصات عالی تر بنا میگردد. معتقدین به مارکس، باید این جمله از مارکس را آویزه گوش خود کنند: "هرگز هیچ نظام اجتماعی پیش از آنکه همه نیروهای تولیدی موجود در آن نظام رشد یابند، محو نمیکردند و روابط تولیدی نوین و عالی تر هرگز پیش از آنکه شرایط مادی حیاتشان در بطن جامعه کهنه رشد کند، پدید نمی آیند." -

مارکس در مقدمه نقد اقتصادی - یعنی اگر بخواهیم جامعه شورایی در آینده بنا کنیم، طبق تجربه متفکران سوسیالیسم، راهی نداریم جز آنکه در همین جامعه سرمایه داری اساس و پایه های اولیه همین شوراها را که در حقیقت تشکلات مستقل مردمی و شکل گرفته از پایین است را سازمان دهیم. تشکلاتی که به آن دموکراسی مستقیم میگوئیم. ایراد گرفته خواهد شد که برپایی تشکلات مستقل از دولت و احزاب اولاً ممکن نیست و ثانیاً مشروعیت بخشیدن به سرمایه داری است و در نهایت از تیزی شامه طبقاتی میکاهد. از این جهت میلغان تشکلات مستقل به دست کشیدن از سوسیالیسم متهم میشوند. من فکر میکنم که سوسیالیسم بعنوان یک فرمایشیون اجتماعی، برای برپایی عدالت اجتماعی، بالا بردن سطح معیشت و رفاه و از بین بردن تدریجی استثمار و کارمزدی از چنین اتهاماتی پاک نداشته باشد. سوسیالیست ها به چنین گفتاری پای بند هستند: "حربه ما همانا آزادی های سیاسی و حق برخورداری از اجتماعات و اتحادیه ها و آزادی مطبوعات است. آیا هنگامیکه میخواهند این حربه را از ما بگیرند، ما میتوانیم دست روی دست بگذاریم و از سیاست دست بکشیم؟ میگویند هنر فعالیت سیاسی، هم سنگ برسمیت شناختن نظام موجود است. اما چون این نظام حربه مبارزه علیه خود را در دست ما میگذارد، پس بهره گیری از این حربه، به معنای پذیرفتن این نظام نیست -". از سخنان انگلس در کنفرانس انترناسیونال اول در باره فعالیت سیاسی طبقه کارگر.

اگر در تندپنج های اجتماعی سال های 1358 - 1357 پای استوار بر زمین بود و ایده آل ها را از منظر همان روز می دیدیم، دچار شکست روز بروز طبقه مزدبگیر جامعه مان نبودیم. امروزه جنبش اجتماعی - سیاسی طبقات زحمتکش جامعه ما در حقیقت با توجه به سطح تولید و گردش سرمایه در جامعه ایران در حال عقب نشینی است.

از خودبستگی بخشی از طبقه کارگر از طبقه اش، قدرت بازار و وابستگی رژیم به آن، ایجاد بازارهای سیاه و گسترش دست فروشی و غیره، که از طرف قطب بازار سنتی در رژیم اسلامی تقویت میشود، بخشی عظیمی از مزدبگیران ایران را به طرف دست فروشی، خرید و فروش مواد مخدر و اجناس قابل مصرف در بازار، کشانده است. این نوع زندگی، اخلاقی نیمه بازاری - نیمه کارگری در این بخش را ایجاد کرده است. البته باید در نظر داشت که بخش بسیار زیادی از مزدبگیران ما مجبور شده اند که چنین زندگی ای را برای تازع بقاء برگزینند. عموم کارگران صنعتی ما در ایران مزد و مزایای خود را بین چهار الی هجده ماه است که دریافت نکرده اند. این انسانها زمانی که هیچ ارگانی نباشند که به آن ها پوشش مالی بدهد، بسیار آسان جذب فعل و انفعالات بازار میگرددند. به عبارت دیگر از دید نهایی، آنها ناخودآگاه به وضعیت فعلی دامن میزنند. وضعیت فلاکت بار کنونی، سطح خواسته های مزدبگیران را نسبت به دوران قبل بسیار تقلیل داده است. مزدبگیران ما زمانی مطالباتی چون طرح طبقه بندی مشاغل، قراردادهای دسته جمعی، حداقل دستمزد متناسب با تورم، پالا بردن مرخصی سالانه، تشکیل تعاونی و ایجاد مسکن، دو روز تعطیل در هفته، افزایش میزان پاداش، عیدی سالانه، وام مسکن، تعاونی اعتبار و مصرف و صندوق پس انداز کارگران را مطرح میکردند. ولی وضعیت مادی مزدبگیران در حال حاضر همه آنها را مجبور کرده است که از همه این خواسته های پایه ای عقب نشسته و عمدتاً به مطالبه دریافت حقوق های عقب افتاده بسنده کنند. عدم وجود سازمان های مستقل مزدبگیران، از قدرت مبارزاتی این طبقه کاسته است. سرخوردگی قشر عظیمی از طبقه مزدبگیر از ارگان های حزب کار اسلامی و خانه کارگر، که هم دولتی اند و هم ایدئولوژیک، یاس مبارزاتی را در آنها ایجاد نموده است. این آن زنگ خطری است که هر سیاسی طالب پیشرفت طبقه مزدبگیر باید بشنود.

برخی از سوسیالیستها در گوشه میدان اجتماعی با کتابی در دست نشسته اند و گویا وظیفه شان تخطئه هرگونه فعالیت اجتماعی در جامعه سرمایه داری برای یک زندگی بهتر است. آنها هرگونه فعالیت در سیستم سرمایه داری را که از طرف مزدبگیران و زحمتکشان انجام بگیرد، دست ساخت بورژوازی میدانند (نظر آقای پایدار در مقاله به امضاء کنندگان طومار "تقاضای آزادی تشکل کارگری"). ایشان این نظریه مارکس که جامعه نوین در دل جامعه کهن بوجود می آید را فراموش میکنند. به دیده من هر قدم کوچک برای بهبود سطح زندگی مزدبگیران، وزنه را بنفع جامعه آینده سوسیالیستی سنگین تر میکند. طرفداران تغییرات اجتماعی اگر دقت به خرج بدهند در خواهند یافت که سیستم های اجتماعی خلق الساعه بوجود نمیآیند. تغییرات کمی در سیستم موجود، تغییرات کیفی که همان سیستم نوین خواهد بود را با خود بهمراه میآورد. یعنی تغییرات در زندگی مزدبگیران برای پیشرفت و بهبود سطح زندگی آنها در صورت ادامه

کاری با خود تغییرات کیفی ای را سبب خواهد شد که به آن جامعه سوسیالیستی میگویند. عدم توجه به این مسئله در حقیقت ثابت میکند که هنوز دیالکتیک تغییرات اجتماعی بدرستی درک نشده است. تفکراتی که میخواد روابط کارمزدی را همین امروز لغو کند، نمیتواند به این مسئله ساده جواب گوید که چرا حقایق بزرگ از جمیع حقایق کوچکتر و ریزتر بوجود میآیند، اقیانوسها از قطرات کوچک آب زاده میشوند، و خلاصه هرکول به یکباره هرکول نمیشود. این تفکر که از خرد است که کلان بر میخیزد، میبایستی در مغزهای مان آنچنان لانه کند که در هر قدم اجتماعی، ما را راهبر باشد. در فلسفه به این طرز تفکر دیالکتیک میگویند. و اتفاقاً حقایق عقلانی درست بودن آن را به ما اثبات کرده اند. اما هستند کسانی که از دیالکتیک صحبت میکنند بدون اینکه چنین فلسفه عقلانی را درک کنند. آنها کلان را می بینند، بدون اینکه بهایی به خرد بدهند. بنابراین، هر چقدر جبهه کار در تقویت خود بکوشد و از خرد آغاز کند، به همان نسبت آسان تر و صیقل یافته تر به جبهه سیستم آینده سوسیالیستی خواهد رسید. به دیده من آقای پایدار و دوستانشان به یک حقیقت اشاره دارند و آن اینکه بورژوازی آماده باج دادن نیست. بیان این حقیقت چنانچه بخواهد به این نتیجه برسد که هر فعالیت اجتماعی از طرف زحمتکشان را دست ساخت طبقه بورژوا بداند، در حقیقت بیان یک نتیجه کاملاً غلط است. نتیجه غلطی را که آقای پایدار میگردد شمشیر کشیدن به روی کسانی است که در ایران برای برپا کردن سندیکا ها، اتحادیه ها، شورا ها و... کوشش میکنند و آقای پایدار اینان را در حقیقت نوکران بورژوا به حساب میآورند. آقای پایدار میگویند سرمایه داران در دوران طلایی سابق، مقداری از آن سودهای طلایی را به کارگران خودی میدادند و همچنین به آنها اجازه ساخت سندیکا و... یا احزاب سوسیال دمکرات را اعطا میکردند. خوب در این طرز تفکر دقت کنیم. هر آن چیز که در جامعه سرمایه داری میخواد تغییر کند، بیچون و چرا در دست سرمایه داری است. تفکری که مطلق گرای ذهنی را با خود حمل میکند. این طرز تفکر نمیخواد تضاد ذاتی کار و سرمایه را ببیند. لہذا، هر بهبودی که در وضع طبقات زحمتکش ایجاد میشود را توطئه می پندارد. نمیخواد قبول کند که تضاد ذاتی نمیتواند غیر ذاتی گردد. تاریخ را میخواند اما اینکه برای بدست آوردن هر تکه نانی خون ها ریخته شده است را در زیربنای فکری اش دخالت نمیدهد. به دیده من از طریق بالا بردن سطح دستمزدها و سطح عمومی معیشت در جامعه سرمایه داری، نسبت استثمار و در حقیقت نرخ سود تغییر کرده و رو به تنزل میگردد. مبارزه برای دستمزد در قالب سازمان های مستقل کارگری، خود نوعی مبارزه علیه سرمایه داری است که اتفاقاً سرمایه دارن هیچگونه موافقتی با آن ندارند و در کمین نشسته اند که از ضعفهای اجتماعی - سیاسی و فرهنگی طبقات زحمتکش استفاده کرده و علیه سازمان های آنها پرچم مخالفت برپا کنند. تفکر مطلق گرایانه نمیتواند تغییرات جزئی اجتماعی را اصولاً تغییر ببیند و نمیتواند درک کند که مبارزه علیه سرمایه داری و کارمزدی، عملی خلق الساعه نیست. به دیده من تغییرات اجتماعی پروسه ای طولانی و آرام را طی میکنند. درست به مصداق اینکه قطره قطره جمع شود، وانگهی دریا شود. پروسه ای که در بوجود آمدن آگاهی نقشی اساسی ایفا میکند.

دستمزد در بین تمامی فاکتورهایی که جامعه سرمایه داری را روی پا نگه میدارد، یک رل اساسی را بازی میکند. دستمزد بیان عریان تضاد سیستم سرمایه و کار است. تمامی مناقشات تاکتونی، بخاطر سطح دستمزد و روابط حاکم بر آن است. دستمزد با تورم و بحران تغییر میکند. بالا بردن تدریجی سطح عمومی بهداشت در جامعه، مسکن، آموزش و پرورش و بالابردن هر آنچه که یک زندگی بهتر را برای زحمتکشان در جامعه ایجاد میکند، تغییر روابط حاکم بر دستمزد را به همراه دارد و اتفاقاً چنین عملی تضاد بین کار و سرمایه را بطرزی بسیار شفاف نشان میدهد. تضاد بین کار و سرمایه از ابتدای وجودی خویش کانون های دفاع اجتماعی - سیاسی - اقتصادی - فرهنگی خود را بوجود میآورد و بسته به قدرت طرفین، این کانون ها نمای بیرونی می یابند. این کانون ها در بطن خود به مبارزه دائمی مشغول هستند. ولی از آنجاییکه تاکنون جبهه سرمایه قوی تر بوده است، توانسته است موانعی در راه جبهه کار و زحمت بوجود آورد. و جبهه کار مجبور گشته است که برای هر درخواست خود، با جبهه سرمایه بجنگد و گاهی هم این مبارزه خونین بوده است. ما باید بر این باور باشیم که مزد بگیران موجوداتی خمیری و ژله ای در دست سرمایه داران نیستند. ممکن است که عناصری از طبقه زحمتکش و مزدبگیر در خدمت سرمایه در بیایند، اما این روند، یک سیر طبیعی در قانون اجتماعی حاکمیت رژیم سرمایه داری نیست. طبقه مزدبگیر و زحمتکش در زندگی خود به این نتیجه میرسد که همبستگی

طبقاتی اش برای بهبود زندگی در جامعه سرمایه داری از ملزومات است. البته همبستگی طبقاتی، یک فکر خلق الساعه که نتیجه خلق الساعه بدهد نیست. رسیدن به این مقصود احتیاج به زمان و انسان هایی از خود این طبقه دارد که این آگاهی را بصورت ملموس در فعالیت های عملی و روزمره این طبقه عملی ساخته و از جزء به کل حرکت کنند و پیشرفت برای یک زندگی بهتر برای طبقات مزدبگیر را در هر لحظه و هر آن بخواهند و برایش نقشه بزنند. مزدبگیران باید پایه های جامعه آینده، که عدالت اجتماعی برای آنها به همراه میآورد را از همین امروز در همین جامعه پیاده کنند و با رسیدن به آگاهی اجتماعی به این نتیجه دست یابند که جامعه کهنه سرمایه را باید با جامعه ای جدید برای رفع ستم و استثمار جایگزین نمایند. هر چقدر جبهه کار در تقویت خود بکوشد، به همان نسبت جبهه سرمایه به عقب خواهد نشست. عکس آن هم صادق است. نظری که نمیخواد بهبود زندگی زحمتکشان را در جامعه سرمایه داری درک کند، و آن را نتیجه توطئه سرمایه داران برای بی علاقه کردن زحمتکشان به سرنوشت خویش میداند، واقعیت را بیان نمیکند. مدافعی چنین نظراتی چه بخواهند و چه نخوانند، فلسفه فقر را در مد نظر خود دارند و فکر میکنند که هر چقدر فقر بیشتر باشد، زحمتکشان انقلابی تر هستند. به نظر من، فقر هیچگاه انسانهایی آگاه نساخته است. اتفاقاً فقر در جامعه سرمایه داری به آن خاطر است که زحمتکشان را در تحت کنترل خویش در آورد. ما سوسیالیسم را بر روی فقر بنا نمیکنیم. ما فقر را تقسیم نمیکنیم. ما خواهان تقسیم ثروت هستیم. بنابراین باید برای بهبود زندگی و بهتر زیستن مبارزه کرد. این مبارزه راه و چاه دارد. از مشخصات عینی و آگاهی طبقاتی زحمتکشان حرکت میکند. شعارهای رادیکال که در بطن خود صحیح است، بخودی خود راهگشا نیست. زمانی که مزدبگیران و زحمتکشان جامعه ما در بدترین وضعیت معیشتی، اخلاقی، روحی و فرهنگی قرار دارند، شعارهای به ظاهر رادیکال در واقع عدم آگاهی ما بر تضادهای موجود و چگونگی حل صحیح آن ها در جامعه را میرساند. برای ساختمان آینده، باید حال را با تمام وجود دید. بدبختی زحمتکشان ما تاجحان این بوده است که همیشه بصورت تسمه نقله چه دولتها و چه سازمان های سیاسی، قرار گرفته اند. سازمان مستقل دفاع از زحمتکشان، ایدئولوژیک نیست، گرچه افراد آن دارای ایدئولوژی های مختلف میباشند. درک این مسئله یک هنر است. تمامی زحمتکشان میبایستی از زندگی روزمره خویش درس آموزی کرده و برای نفی جامعه کنونی به آگاهی های لازم برسند. تنها چنین امری است که به تحقق جامعه نوین میانجامد. شکست- پیروزی، پیروزی - شکست، دیالکتیک پیشرفت جوامع است.

مارس 2005

بقیه : اسلام، دموکراسی و ضدیت با امپریالیسم

طارق علی : ما درباره فاشیسم صحبت نمیکنیم. این همان اشتباهی است که بسیاری پس از واقعه 11 سپتامبر آن را عمل فاشیسم اسلامی خواندند. آنها فاشیست نیستند. این قیاس درستی نیست. این احزاب وجود دارند چرا که چیز دیگری موجود نیست. زمانی که مردم علیه سیاستهای نولیبرال میجنگند و تنها آلترناتیو بنیادگرایی است، به چه چیز دیگر باید پناه ببرند؟ به سازمانهای غیردولتی پر از روشنفکران چپی که دستمزدهای آن چنانی دریافت میکنند؟ تمامی چپهای جهان مسلمین در سه سازمانهای غیردولتی (NGO) جمع شدهاند و خود را از واقعیتهای جاری جدا ساختهاند. سوال اما این است که چه آلترناتیوی وجود دارد؟ من فکر میکنم که بهتر آن است که انتخابات باشد. مهم نیست که چه کسی به قدرت میرسد. آن زمان که مردم به این باور برسند که باید حکومت را عوض کنند، چنین خواهند کرد. دو راه برای تغییر دولت وجود دارد: انقلابات و انتخابات. اگر تودهها به وسیله انتخابات میتوانند دولتها را تغییر دهند، خود در مسیر راه از اشتباهات خواهند آموخت.

فاروق سولریا: شما چگونه بین فاشیسم و بنیادگرایی فرق میگذارید زمانی که تشابهات فراوانی در بینشان به چشم میخورد؟

طارق علی: اسلامیها در کشورهای مختلف، متنوع هستند. وهابیها با شیعههای عراق فرق دارند، طالبان در افغانستان با ملاها در ایران فرق دارند. آن چیزی که آنها را متحد می نماید، استنتاج از قرآن به عنوان یک آلترناتیو برای سازماندهی اجتماعی است. به ایران نگاه کنید آیا راهنمایی برای آینده میتواند باشد؟ این غلط است که بنیادگرایی و فاشیسم را یکی ببنداریم. آن چیزی که تشابه عام بین بنیادگرایی و فاشیسم است، بین استالیسیسم و فاشیسم هم به چشم میخورد. شما یک حزب استالینی را صرفاً به دلیل وجود تشابهاتی، یک حزبی فاشیستی نمیخوانید.

فاروق سولریا : چرا غرب این چنین نسبت به بنیادگرایی اسلامی حساسیت دارد ولی به بنیادگرایی هندوها و مسیحیان حساسیتی نشان نمیدهد؟

طارق علی : بنیادگرایی هندوها عالم گیر نیست، اما قدرت های غربی بنیادگرایی مسیحیت را دوست دارند.

* دیدگاه *

سه روز با زنانی از چهار گوشه جهان

آذر درخشان

در روزهای ۳، ۴ و ۵ اکتبر ۲۰۰۸، هشتمین کنفرانس "همایش سیاسی-مشورتی زنان" در دانشگاه دوسلدورف آلمان با شرکت بیش از ۲۰۰۰ زن و مرد برگزار شد. این کنفرانس هر دو سال یکبار، در شهر دوسلدورف، توسط زنانی از آلمان با گرایشات چپ و همچنین زنانی از ملیت‌های دیگر که مقیم آلمان هستند، برگزار می‌شود (۱) و هر بار کمیته‌ای از میان شرکت کنندگان کنفرانس، به عنوان "کمیته تدارکات کنفرانس آتی" تشکیل می‌گردد. برخی از فعالین "سازمان زنان هشت مارس (ایران، افغانستان)" در سال ۲۰۰۶، ضمن شرکت فعال در میاجت آن کنفرانس، به عنوان بخشی از کمیته تدارکات برای کنفرانس سال ۲۰۰۸ انتخاب شدند.

اولین روز این کنفرانس، با عنوان "سفر به سوی زنان جهان"، با شرکت بیش از ۲۰ سخنران از سراسر جهان، جلوه‌ای از رنگین کمان جنبش جهانی زنان و تنوع آن بود. هر سخنران به مدت ۱۰ دقیقه، گزارشی از زنان سرزمینش می‌داد. سخنرانی‌ها اغلب با تصاویری از کار و فعالیت زنان و مبارزاتشان همراه بود.

اولین سخنران روز جمعه، "داما شارما"، از حزب کمونیست نپال (مانونیست)، نماینده پارلمان نپال و هم چنین سخنگوی اتحادیه زنان انقلابی نپال بود که در مورد جایگاه زنان در دولت جدیدی که پس از سرنگونی شاه و نظام سلطنتی شکل گرفته است، سخن گفت. وی در سخنان خود بر نقش حزب مانونیست نپال در مورد تغییر و تحولات در موقعیت زنان تاکید کرد. البته کسانی که مبارزات حزب کمونیست نپال (مانونیست) و استاد مبارزه جنگ خلق را طی ده سال گذشته مطالعه و دنبال کرده‌اند، می‌دانند که بسیاری از دستاوردهای زنان نپال، مثلا ارتقا سطح آموزش و تحصیل زنان، لغو ازدواج‌های از پیش سازمان داده شده، لغو چند همسری، ممنوعیت خشونت علیه زنان، در هم ریختن نظام کاستی، طی جنگ توده ای که زنان در آن نقش مهمی داشته اند و در پروسه دردم شکستن ساختارهای کهن پدسالاری، کسب شده است. متاسفانه "داما شارما" اشاره ای به رابطه این دستاوردها و جنگ ده سال گذشته نکرد و گزارش وی تلویحا این درک را می‌داد که گویا دستاوردهای زنان یک شبه به دست آمده و محصول شرکت حزب کمونیست نپال (مانونیست) در دولت است.

مهمان عراقی موفق به کسب ویزا نشده بود، اما در گزارش ارسالی وی تاکید شده بود که زنان عراقی، همزمان هم علیه اشغالگری و هم علیه بنیادگرایی مذهبی مبارزه می‌کنند. سخنرانی از هند (از سازمان زنان مترقی)، سخنان خود را با گفتن "هند یکی از بزرگترین دموکراسی‌های جهان" است، آغاز کرد. این تعریف از هند را بسیار شنیده ایم. اما شنیدن حکایت ستم و استثمار که بر زنان هند روا می‌شود، تاکیدی دوباره بر این واقعیت عمیق است که مسئله رهایی و آزادی زنان با "دموکراسی" به معنای حق رای مردم حل نخواهد شد. در هند وحشیانه ترین ستم‌ها بر زنان در شرایط حق رای و آزادی بیان اعمال می‌شود. مگر نه اینکه هند بزرگترین پلانتاژ برده‌گی زنان است.

سخنران از پاکستان، از مبارزات قانونی و اتحادیه ای و تلاش برای متشکل کردن زنان کارگر گفت. وی در سخنان خود اشاره کرد که گاهی ناچارند به تفکرات و اعتقادات مذهبی، به عنوان ابزاری برای نفوذ در میان توده‌ها و گفتگو با آنان اتکا کنند. این سخنان در حالی گفته شد که بخش بزرگی از زنان فعال در خاورمیانه، افغانستان و پاکستان ناچارند برای برابری و آزادی زنان، مرتبا علیه خرافات و افکار و عقاید مذهبی در میان مردم مبارزه کنند. تجربه بسیاری از فعالان زن نشان داده است که عموما افکار و عقاید مذهبی توجیه و تقویت سرکوب و فروستنی زنان است و نمی‌توان از آنها برای تبلیغ و اشاعه برابری زن و مرد استفاده کرد.

سخنران مراکشی گفت که زنان کشورش برای رهایی و آزادی خود در مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک، شرکت فعال دارند. وی تاکید کرد که "استبداد دینی" یکی از آماج‌های مبارزاتی زنان مراکشی است. سه تشکل مختلف از افغانستان، "دسته هشت مارچ افغانستان"، "شورای سراسری زنان در آلمان" و "زنان نهضت دموکراسی و ترقی"، مهمانی از کشور افغانستان بودند. مهمان افغانی از "دسته هشت مارچ" موفق به حضور در این کنفرانس نشد و وجهه پرکزی، یکی از فعالین زنان هشت مارس، بخش‌هایی از گزارش او را ارائه داد. در این گزارش تاکید شده بود که سنت و مذهب، دو ابزار در هم تنیده شده سرکوب زنان در

افغانستان هستند و اشغال امپریالیستی افغانستان هم، زمینه مساعدی برای رشد این دواپزار سرکوب و نیروهایی که حیاتشان به آموزه‌های مذهب و سنت، وابسته است، فراهم کرده است. در بستر چنین شرایطی، زنان افغانستان برای رهایی و آزادی خود باید در چندین جبهه مبارزه کنند. در پایان گزارش تاکید شد که «سرنوشت زنان افغانستان، از سرنوشت زنان سایر کشورها جدا نیست. جهان جدایی ناپذیر است و مبارزه علیه اشکال گوناگون شوونیسم مرد سالار حاکم بر جهان، یک مبارزه جهانی است. همبستگی مبارزاتی میان مبارزات زنان در کشورهای مختلف جهان، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است و بدون چنین همبستگی‌ای، این مبارزات در کشورهای مشخص نمی‌تواند بصورت اصولی و موفقیت آمیز پیش برده شود.» (متن این سخنرانی بزودی منتشر خواهد شد).

مهمان ایرانی، مانا، از فعالین سازمان زنان هشت مارس، ضمن برشمردن سرکوب سیستماتیک دولتی زنان در ایران، به مسئله قوانین ضد زن که سرچشمه اش آموزه‌های قرآن و شریعت است، پرداخت و کارکرد این قوانین را در زندگی روزانه اکثریت زنان در ایران نشان داد. وی در انتهای سخنرانی خود، به دوگرایش در جنبش زنان ایران اشاره کرد: «این دو گرایش، زنان را بر سر یک دو راهی یعنی انتخاب بین نظام‌های مردسالار و ضد زن امپریالیستها و یا جمهوری اسلامی قرار داده اند. هر گونه حمایت از یکی از این راه‌ها عملا و به ناگزیر به تقویت آن دیگری منجر خواهد شد. و با تاسف باید گفت که بنیادگرایان مذهبی چه به شکل حکومت جمهوری اسلامی و چه در شکل جنبش‌های اسلامی در منطقه خاورمیانه، متحدینی در میان برخی نیروهای مترقی و چپ جهان یافته‌اند. نیروهایی که عملیاتی بایستی متحد جنبش زنان و سایر جنبش‌های مترقی و مردمی در منطقه خاورمیانه باشند.» مانا، در پایان سخنان خود، بر استقلال جنبش زنان از این دو قطب ارتجاعی تاکید کرد. (بزودی انتشار عمومی خواهد یافت).

مهمانان ونزولایی نقش ویژه ای در این کنفرانس داشتند. قرار است که آنها میزبان "کنفرانس توده ای زنان جهان در سال ۲۰۱۱" در ونزولا باشند. به همین جهت در چندین نوبت طی کنفرانس صحبت کردند. گزارش آنان از موقعیت زنان در بستر تبلیغات برای دولت "چاوز" و "سوسیالیسم" در ونزولا، بسیار کمزنگ و گاه گم بود. نکته قابل تامل در گزارش زنان ونزولا، یکی شمردن منافع زنان ونزولا با منافع دولت "چاوز" بود. برای حضار روشن نشد که تغییر و تحولات در موقعیت زنان ونزولا، تا چه اندازه واقعی و فزاینده و وعده و وعید معمول دولت‌ها رخ داده است. آیا مثل همیشه فعلا زنان باید منافع و مطالبات خود را قربانی منافع "کلی تر" و "مهمتر" کنند؟ یا نه؟! تجربه تاریخی نشان داده است که رهایی و آزادی زنان با درهم شکستن ساختارهای پدسالارانه طبقاتی گره خورده است! این در حالی است که دولت "چاوز" در پروسه انتخاباتی، قدرت را به دست گرفته و دولت خود را بر همان ساختارهای کهن دولتی سازمان داده است! آیا می‌توان انتظار داشت با چند رفرم در عرصه سیاسی، منافع زنان در این ساختارهای کهن مردسالار گنجانده شود؟ آیا می‌توان در مناسباتی که پاشنه اش بر منطق سود و سرمایه داری می‌چرخد، جاده رهایی زنان را بیپود؟ آیا شریان اقتصاد ونزولا از طریق صادرات نفت، با قلب نظام امپریالیستی نمی‌تپد؟ اگر باور داریم که نظام سرمایه داری خود مولد اشکال ستم و استثمار زنان است و رهایی و آزادی واقعی زنان بدون درهم شکستن نظام سرمایه داری ممکن نیست، در آن صورت دامن زدن به تبلیغات در مورد ونزولا به عنوان الگوی رهایی زنان، در نهایت می‌تواند موجب تضعیف جنبش جهانی زنان می‌شود، جنبشی که در جهان کنونی بیش از همیشه نیاز به انقلاب و درهم شکستن تمام ساختارهای کهن دولتی و ایجاد جهانی دیگر بر مبنای ساختارهای نوین دارد. از سوی دیگر می‌دانیم که یکی از متحدین نزدیک دولت چاوز، دولت جمهوری اسلامی است و طبعا این موضوع، هر فعال جنبش‌هایی زنان، هر فرد انقلابی و کمونیست را به فکر وادار می‌کند که دولت ونزولا نوید چه آینده‌ای را برای زنان کشورش می‌دهد که برای تحقق اش در صحنه سیاست بین‌المللی، باید با یکی از زن ستیزترین دولت‌های معاصر جهان یعنی جمهوری اسلامی متحد شد؟

گزارش در مورد نکات سخنرانی مهمانان کنفرانس را با برشمردن اسامی سایر کشورها کوتاه می‌کنم. به خصوص اینکه گفته شد، کلیه سخنرانی‌ها در کتابی ویژه توسط "همایش مشورتی - سیاسی زنان" منتشر خواهد شد. فقط اشاره می‌کنم که علاوه بر مهمانان فوق، سخنرانانی از فیلیپین، اکوادور، برزیل، ایتالیا، هلند، روسیه، آلمان شرقی، فلسطین، بنگلادش، آرژانتین، کلمبیا و پرو نیز حضور داشتند.

روز دوم کنفرانس، با معرفی فرمها و کارگاهها آغاز شد. مسئولین و مبتکرین این فرمها و کارگاهها، هر یک به مدت ۲ دقیقه به معرفی خود و موضوع فرم و کارگاهها می پرداختند. در مجموع ۱۷ فرم و ۱۳ کارگاه بین ساعت ۱۳ تا ۱۷ برگزار شد. می توان به فرم «زنان و دختران جوان، فعالانه علیه فاشیسم و راسیسم» یا ابتکار زنان «گورژ»، «دورنمای جنبش جهانی زنان» یا ابتکار سابقین لنویند از حزب «ام ال پ د» و دوروته اشپالینگر از حزب «د کا پ» و «بنیادگرایی مذهبی و زنان» توسط آذر درخشان از تشکل «زنان هشت مارس» و زمان مسعودی از «حزب چپ آلمان» اشاره کرد.

فرم «بنیادگرایی مذهبی و زنان»، با حضور ۷۳ زن و مرد تشکیل یافت. زمان مسعودی و آذر درخشان تعریف خود را از ماهیت بنیادگرایی مذهبی و بطور خاص «بنیادگرایی اسلامی» توضیح دادند. هر دو سخنران بر این نکته تاکید کردند که یکی از ویژگی های بنیادگران مذهبی، تلاش برای کسب قدرت سیاسی و تشکیل حکومتی بر پایه آموزه های بنیادین ادیان است. آذر درخشان تاکید کرد که «بنیادگرایی اسلامی» پدیده ای متعلق به قرن حاضر است و اصولا به این معنا نیست که بنیادگرایان می خواهند با تکیه بر ابزار کهن مثلا «شتر و قاطر» و یا اقتصاد «قسط اسلامی» و یا برده داری حکومت کنند، بلکه آنها از مدرن ترین تکنولوژی قرن، برای تحقق حکومت مذهبی شان استفاده می کنند. وی از ایران به عنوان نمونه مثال زد که چگونه بنیادهای مالی بزرگ در ایران، بطور فشرده ای در نظام اقتصادی امپریالیستی تنیده شده است. فشرده بحث این فرم، نشان دادن «بنیادگرایی اسلامی» به عنوان لایه ای از کل نظام امپریالیستی بود، حتی اگر لایه هایی از کل این نظام، به مقاطعی در تضاد با بخش های دیگر آن قرار می گیرند، باید به این تضاد، به عنوان تضاد درون یک پدیده واحد نگریست. بد نیست در اینجا به سئوالات و نظرات مهمی که در این فرم مطرح شد، اشاره ای شود. یکی از شرکت کنندگان اشاره کرد که امپریالیستها به دلیل نیازهای دوران جنگ سرد، نقش مهمی در تقویت و در برخی جاها شکل دادن جنبش های اسلامی داشتند. زن دیگری ضمن تایید موضع سخنرانان، به تجربه مراکش در زمینه چگونگی رشد جنبش اسلامی اشاره کرد. یکی از حاضران در فرم معتقد بود بحث های سخنران موجب انشقاق در جنبش زنان است و زمینه وحدت را حداقل برای کنفرانس ونزولا زیر سوال می برد. یکی از حضار از او پرسید که زمینه وحدت با چه کسانی زیر سوال می رود؟ و اصولا وحدت جنبش زنان باید بر چه اصول و مبناهایی شکل گیرد؟ یکی از شرکت کنندگان اعلام کرد که اصولا مبارزه علیه «بنیادگرایی اسلامی» خواست چه کسانی است؟ و پایه اجتماعی نیروهای «بنیادگرای اسلامی» چه کسانی هستند؟ او در توضیح سوال خود گفت که، ما در رسانه ها می بینیم که توده های مردم در این کشورها با حکومت های مذهبی همراهی می کنند، پس شما از مبارزه چه کسانی علیه «بنیادگرایی اسلامی» صحبت می کنید؟ این مباحث، نشان دهنده درک بخش غالب نیروهای چپ کشورهای غربی در مورد جنبش های اسلامی و دولت های مذهبی ای، چون رژیم جمهوری اسلامی ایران بود و این درک، ضرورت پیشبرد مباحث مهمی را در این زمینه در بین نیروهای ضد جنگ و ضد گلوبالیزاسیون نشان می دهد.

در مورد کارگاهها، می توان از «کشتن زنان به نام ناموس، ازدواج اجباری، ناقص سازی جنسی و خودکشی بس است!» توسط دفتر زنان کرد برای صلح و یا «از منشا خانواده تا چشم انداز نوین برابری زنان» توسط مونیکا گارتنر انگل از «ام ال پ د» نام برد. متأسفانه در کنفرانس، زمان ویژه ای برای گزارش از فرم ها و کارگاهها اختصاص داده نشده بود. بنابراین شرکت کنندگان نتوانستند دید جامعی از روند کار کلیه فرمها و کارگاهها به دست بیاورند. فقط از یکی از مسئولین شنیده شد که باید هر فرم، گزارشی از کار خود را مکتوب بفرستد. به هر حال امیدواریم که گزارش فرمها و کارگاهها جمع آوری شده و در دسترس علاقمندان آن قرار گیرد. (۲)

پس از برگزاری فرم ها و کارگاهها، همه شرکت کنندگان به سالن مرکزی، برای انتخابات «کمیته تدارکاتی کنفرانس سال ۲۰۱۰» بازگشتند. زنان و دختران جوان بسیاری خود را کاندید این کمیته کردند. در میان کاندید شدگان برخی از فعالین دو سال پیش نیز دوباره کاندید شدند. شرکت کنندگان توافق خود را با همه کاندیدشدگان این کمیته اعلام کردند.

در سه روز کنفرانس، دمیتیل از بولیوی، نویسنده کتاب «بگذار سخن بگویم»، در کنار ما بود. او آرام و مسلط و پر شور از مبارزات مردم جهان و تلاش و مبارزه آنان برای ساختن جهانی عادلانه سخن گفت. او علیرغم سالخوردهگی، با سخنانی سرشار از امید و مبارزه، نشان داد که هنوز جوانی سیاسی خود را حفظ کرده است.

روز سوم این کنفرانس، به مباحث تدارکاتی برای «کنفرانس توده ای زنان جهان در سال ۲۰۱۱» در ونزولا، اختصاص داده شده بود. در قطعنامه کنفرانس همایش مشورتی سیاسی ۲۰۰۶، پیشنهاد برگزاری کنفرانسی جهانی برای زنان، در ونزولا ارائه شد. در همان قطعنامه گفته شد که «با نوشتن یک نامه به جاوز، رضایت او را برای برگزاری این کنفرانس در ونزولا جلب می کنیم، زیرا او مرد جامعی است و در مقابل امپریالیسم ایستاده است!»

(۳) مونیکا گارتنر انگل از حزب «ام ال پ د» اعلام کرد که ایده این کنفرانس را اولین بار او طرح کرده است.

از اکتبر ۲۰۰۶ تا مارس ۲۰۰۸ که ۶ تن از زنان «همایش مشورتی- سیاسی زنان» به ونزولا رفتند، کارهای تدارکاتی مختلفی برای تحقق این کنفرانس از جمله تهیه یک فراخوان و یا تماس با سفیر ونزولا در آلمان انجام گرفته است. در هفته اول هشت مارس ۲۰۰۸، هیئت های زنان از آلمان، اکوادور، آرژانتین با میزبانی «انا سوتا» (۴) با یکدیگر ملاقات کردند. در طی یک هفته ملاقات با زنان مختلف و برخی مقامات دولتی ونزولا از جمله وزیر زنان این کشور، زمینه های تدارک این کنفرانس فراهم شد. این فراخوان با امضای «کمیته تدارکاتی جنبش زنان «اناسوتو»- ونزولا»، «تأخیر زنان اکوادور برای تغییر» و «شورای سیاسی- مشورتی زنان آلمانی» منتشر شد. (متن این فراخوان و برخی گزارشات سفر به ونزولا به زبان های مختلف در سایت رسمی «شورای مشورتی- سیاسی زنان» قابل دسترسی است.)

این بیانیه که مخاطب خود را زنان جهان قرار داده است، به ستم و استثمار زنان در گوشه و کنار جهان می پردازد و نظام امپریالیستی جهانی را دلیل اصلی ستم و استثمار زنان دانسته که اشکال گوناگون ستم و استثمار زنان را تولید و بازتولید می کند. در پانویس این فراخوان به یکی از اشکال سرکوب زنان جهان یعنی «بنیادگرایی مذهبی» بعنوان موضوعی که مورد توافق جمعی مبتکرین فراخوان نیست، اشاره می شود. آن هم در شرایطی که بخش بزرگی از زنان جهان از ایالات متحده گرفته تا کشورهای خاورمیانه و آفریقا به طور روزمره سرکوب بنیادگرایی مذهبی را تجربه می کنند.

از همان ابتدای انتشار این فراخوان «فعالین تشکل زنان هشت مارس»، در کمیته تدارکاتی این کنفرانس نسبت به آن موضع انتقادی اتخاذ کردند. در طی روزهای کنفرانس، زنان هشت مارس تلاش کردند تا از طریق بحث و مباحث، زنان شرکت کننده در این کنفرانس را قانع کنند که بدون موضع گیری بر سر بنیادگرایی مذهبی، این پلتفرم ناکامل بوده و راه را برای سازش بر سر منافع بخش بزرگی از زنان جهان باز می گذارد.

گزارش روز اول زنان هشت مارس در مورد ایران و هم چنین فرم «بنیادگرایی مذهبی و زنان»، تلاشی برای تحلیل از بنیادگرایی مذهبی نه فقط به مثابه یکی از مکانیسم های سرکوب زنان در جهان کنونی، بلکه به مثابه بخشی از ستم و استثمار در نظام امپریالیستی کنونی بود.

پس از این توضیحات، بازمی گردیم به ادامه گزارش روز سوم! در ابتدا گروه زنانی که از آلمان به ونزولا رفته بودند خود را معرفی کردند. سپس پیام سفیر ونزولا در آلمان خوانده شد، او ضمن آرزوی موفقیت برای کنفرانس، به دلیل اجلاس مهمی که با سایر وزرای دولت داشت، از عدم شرکت خود در این کنفرانس پوزش خواسته بود. هم چنین مونیکا گارتنر انگل در مورد چگونگی شکل گیری ایده «کنفرانس توده ای جهانی زنان در سال ۲۰۱۱» در ونزولا و پروسه تحقق این ایده صحبت کرد. پس از آن زنان ونزولا از حمایت دولت شان برای برگزاری این کنفرانس اطلاع دادند و سپس نوبت به شرکت کنندگان در کنفرانس بود که حول «کنفرانس توده ای جهانی زنان در سال ۲۰۱۱» در ونزولا و فراخوان آن بحث و گفتگو کنند. (۵) در ابتدا دو تن از فعالین زنان هشت مارس، ضمن نقد فراخوان در زمینه بنیادگرایی مذهبی، به توضیح جایگاه آن، چه در مقام دولتها و چه در موقعیت جنبش ها، سرکوب زنان پرداختند و هم چنین تاکید کردند که علیرغم اینکه، این جریانات با دول غربی و دولت آمریکا بطور خاص تضاد دارند، اما این تضاد آنان، ماهیتی ارتجاعی داشته و هیچ ارتباطی با تضاد مردم جهان با امپریالیستها و نظام امپریالیستی ندارد. یکی از این زنان تاکید کرد که جنبش زنان، نباید منافع زنان را قربانی نیازها و سیاست های این دولت ویا آن سازمان و حزب کند و با اشاره به عنوان فراخوان «کنفرانس توده ای جهانی زنان در سال ۲۰۱۱» در ونزولا، گفت که، جنبش بیداری زنان نباید چشم خود را بر منافع پایه ای بخش بزرگی از زنان جهان بینداند! همانجا تاکید کردیم که متأسفانه برخی زنان در کشورهای غربی، با تکیه بر تئوری نسبیت فرهنگی، سرکوب زنان در کشورهای خاورمیانه را نادیده می گیرند و برخی پا را فراتر گذاشته و با زنان حکومتی در این کشورها همراهی کرده و معتقد به جنبه های رهانی بخش مذهب برای زنان هستند. (۶)

پس از نقدهای زنان هشت مارس، اعلام شد که صبح امروز قبل از شروع کنفرانس، زنانی که «فراخوان اولیه ونزولا» را امضا کرده اند، به توافق رسیده اند که مسئله بنیادگرایی مذهبی را در فراخوان درج کنند و مونیکا گارتنر انگل فراموش کرده است که در گزارش خود آن را اعلام کند!

تغییر فراخوان و افزودن «بنیادگرایی مذهبی» به مثابه شکلی از سرکوب زنان، موجب تقویت همبستگی بیشتر زنان این کنفرانس شد و نشانه ای از ضرورت به کسب تجارب زنان جهان از یکدیگر و ادغام این تجارب و آگاهی از یک طرف جهانی است. از طریق عمیقتر کردن درک زنان جهان از نظام مرسلارانه و طبقاتی حاکم بر جهان و اشکال پیچیده و متنوعی که این نظام، جهت سرکوب و ستم و استثمار زنان تولید و باز تولید می کند می توان به جنبش قدرتمند و جهانی زنان برای تحقق جهانی عاری از هر شکل ستم و استثمار زنان دست یافت. (۷)

فعالین تشکل هشت مارس از بدو انتشار فراخوان برای "کنفرانس توده ای زنان جهان در سال ۲۰۱۱" در ونزولا و مشاهده کمیود آن در مورد نقش "بنیادگرایی مذهبی" در سرکوب زنان، مجادله ای پیگیر را برای تقسیم کردن درک و تجارب خود بر سر "بنیادگرایی مذهبی" به ویژه "بنیادگرایی اسلامی" با زنان این کنفرانس به پیش بردند. مسئله، صرفا جا انداختن یک موضع گیری سیاسی نبوده و نیست! بلکه روشن کردن یک واقعیت انکار ناپذیر در نظام امپریالیستی حاکم است. در این کنفرانس هدف ما این نبود که فقط در مورد مسائل زنان ایران و یا افغانستان و عراق صحبت کنیم و یا از منافع آنان دفاع کنیم. مسئله این بود که زنان جهان در مبارزه خود، تجربه و آگاهی کسب کنند و مرتبا این آگاهی و تجارب را به یکدیگر منتقل نمایند. زنان ایرانی همان گونه که نیاز به آموختن از دانش و تجربه دیگر زنان جهان دارند، وظیفه دارند تجربه سه دهه مبارزه و مقاومت خود علیه "بنیادگرایی مذهبی" را، به عنوان شکلی و بخشی از سرکوب زنان در نظام امپریالیستی حاکم بر جهان، به سایر زنان جهان منتقل کنند، حتی اگر در مقابل این تبادل تجربه مقاومت و سختی نشان داده شود! جنبش جهانی زنان پیکری واحد است که با یک نظام جهانی مردسالار و سرکوبگر روبروست، که در هر گوشه جهان شیوه و شکلی را بر ای استمرار و ستم بر زن و تقویت نظام مردسالاری اتخاذ می کند. غفلت از هربخش آن و یا سازش با هر بخشی از این نظام به تضعیف کل جنبش جهانی رهایی زنان می انجامد.

این کنفرانس سه روزه بدون کوشش مداوم دهها زن و مرد ممکن نبود. نظم و برنامه ریزی دقیق حکایت از دقت و تلاشی شبانه روزی در تدارک این کنفرانس داشت. تقسیم کار بسیار جدی و مناسب کنفرانس، پیشبرد همه بخش های برنامه ریزی شده را امکان پذیر کرد. در زمینه مالی نیز، بخشی از مخارج این کنفرانس، از طریق پرداخت ورودی شرکت کنندگان تامین می شد. مخارج سخنرانان مهمان، بر عهده گروههای مختلف زنان در هر شهر و منطقه ای بود. هر تشکل و انجمن زنان، هزینه سفر و پروسه اخذ ویزا برای ورود به آلمان را، برای هر سخنران تقبل کرده بود.

در سه روز کنفرانس، شاهد میزهای اطلاعاتی گروههای زنان و هم چنین صنایع دستی ملل مختلف جهان بودیم. سازمان زنان هشت مارس نیز، میزی از مجموعه ای از انتشارات خود به زبان های انگلیسی و آلمانی، برای آشنایی شرکت کنندگان کنفرانس با این سازمان و هم چنین گرفتن تماس های جدید، در گوشه ای برپا داشته بود.

ملاحظات سیاسی در این کنفرانس سه روزه

روح این کنفرانس سه روزه در خدمت "کنفرانس جهانی توده ای زنان در سال ۲۰۱۱" در ونزولا بود. این مسئله حتی در اجزا برنامه هم قابل مشاهده بود. زنان مهمان از ونزولا و برخی زنان دیگر، عملا تبلیغ برای "کنفرانس جهانی توده ای زنان در سال ۲۰۱۱" در ونزولا را، با تبلیغ برای دولت چاوز و تبلیغ دولت "سوسیالیستی" ونزولا ادغام کرده بودند. به نظر می آید برخی گروههای زنان، به ویژه برخی میترکین این کنفرانس، اهداف متفاوتی فراتر از "جنبش بیداری نوین جهانی زنان" را از برگزاری این کنفرانس در ونزولا دنبال می کنند و این مسئله کاملا در سخنرانی ها و برخوردهای زنان ونزولا و هم چنین برخی زنان آلمان آشکار بود. برخی سخنرانی ها تلویحا این درک را می داد که در پی شکل دادن جبهه ای "ضد امپریالیستی"، حول سیاست های آقای چاوز هستند. گاه دستور کار کنفرانس، که ایجاد فضایی برای بحث در مورد موقعیت زنان و مبارزات آنان بود و چگونگی دامن زدن به جنبش جهانی زنان!، با دستور کار ایجاد جبهه ای حول نیازهای سیاسی دولت چاوز قاطی می شد.

مسئله بالا، حسی بسیار گزنده و نگران کننده، زیر پوست فعالان زن کمونیست و یا زنان انقلابی فمینیست ایجاد می کرد. به ویژه برای زنان ایرانی که چنین تجربه ای را در سال ۱۹۷۹ داشته اند! تجربه زنان در ایران در سال ۱۹۷۹ ایتمی زمانی که هیاهوی ضد امپریالیستی روحانیون، چشمان بسیاری از نیروهای کمونیست، چپ و دمکرات را بر منافع زنان بسته بود! زنان ایرانی با این تجربه می پرسند که آیا بار دیگر منافع جنبش زنان، باید قربانی سیاست این حزب و یا آن دولت شود؟ آیا ما زنان ایرانی حق داریم در مقابل زنانی که ممکن است همان خطای ما را در سال ۱۹۷۹ تکرار کنند، سکوت کنیم و شانه بالا اندازیم که به ما چه؟ یا غیر مسنولانه، صرفا به خاطر منافع برخی احزاب، فضا را برای خواهرانمان در ونزولا بیشتر مه آلود کنیم؟ آیا ما حق داریم صرفا زنان سازمان "آنا سوتا" را نماینده میلیونها زن ونزولایی بدانیم؟ آیا تجارب تاریخی نشان نداده است که در برخی تغییرات سیاسی در حکومتها، گروههایی از زنان به قیمت منافع میلیونها زن به امتیازاتی دست می یابند؟

جنبش رزمنده جهانی زنان برای زنان ونزولا، می تواند یک پیام داشته باشد و آن اینکه تحولات دمکراتیک در جامعه و پیشروی بسوی سوسیالیسم، با رهایی و آزادی واقعی زنان گره خورده است و نمی توان آنها را به رفهمایی در سطح چند بند سیاسی - حقوقی، در مورد حقوق زنان تقلیل داد. امر رهایی و آزادی زنان فقط از طریق تلاش برای تحقق انقلابی که زنان یکی از ستون هایش باشند و با درهم شکستن کلیه ساختارها و نهادهای مردسالار طبقاتی، از حیطة اقتصاد گرفته تا سیاست و فرهنگ و آموزش میسر است.

پس از گزارشات زنان آلمان و ونزولا در مورد نقش دولت ونزولا برای کنفرانس ۲۰۱۱، مهمانی از برزیل اعلام کرد که آنها در این کنفرانس شرکت نمی کنند، چون که این کنفرانس، کنفرانسی کاملا دولتی است. مونیکا گارتنر انگل، در پاسخ به وی گفت که «این نشانه بی اعتمادی جنبش زنان، به خود است». این پاسخ حیرت انگیز بود! جنبش زنان، تاریخی طولانی برای حفظ استقلال خود از دولتها دارد. حتی در جامعه سوسیالیستی هم، زنان نیاز به تشکلات مستقل خود دارند. بحث استقلال زنان رابطه ای جدایی ناپذیر با حس اعتماد به نفس در زنان دارد و برعکس سخنان مونیکا گارتنر، وابستگی به دولتها، نشانه عدم اعتماد به نفس جنبش زنان است. زنان دیگری از جمله یکی از فعالین هشت مارس، بر ضرورت استقلال جنبش زنان از دولتها تاکید دوباره کرد و افزود اگر کنفرانس زنانی که قرار است در ونزولا برگزار شود، شرطش وابستگی به دولت ونزولا و تبلیغ برای این دولت باشد، تحقق گام هایی جهت فراخوان "جنبش نوین بیداری زنان" نمی تواند انرژی زنان جهان را راه کند! در ابتدای طرح این ایده گفته شد که این کنفرانس کاملا با اتکا به زنان و مستقل از دولت ونزولا است، اما بتدریج و بویژه در طی کنفرانس برخوردها و مواضع متفاوتی را شاهد بودیم! روشن بود که برخی گرایشات تمایل داشتند از این کنفرانس به عنوان محملی برای ایجاد جبهه ای تبلیغاتی یا سیاسی دولت ونزولا استفاده کنند. در حالی که گرایشات دیگری بر ضرورت حفظ استقلال این کنفرانس پافشاری می کردند.

بین استفاده از امکانات دولتی برای پیشبرد منافع جنبش زنان، با استفاده از جنبش زنان برای پیشبرد منافع دولتها تفاوت بسیار است. امروز یک هفته پس از پایان این کنفرانس باید فکر کنیم که زنان علاقمند به این فعالیت باید چه اقدامات و راهکارهایی اتخاذ کنند تا "کنفرانس توده ای جهانی زنان در سال ۲۰۱۱" در ونزولا، به منافع جهانی جنبش رهایی زنان خدمت کند؟

اکتبر ۲۰۰۸

توضیحات:

۱ - تشکلات گوناگون زنان در آلمان، از مسنولین دانمی این کنفرانس هر دو سال یک بار هستند. از جمله "کوراژ" (زنان ملل گوناگون که برخی با تعلقات حزبی عمدتا چپ آلمان هستند)، "لیزا"، زنان حزب چپ (لینک پارتاید)، زنان حزب کمونیست آلمان (د ک پ)، زنان حزب مارکسیست لنینیست آلمان (ام ال پ د). به نقل از تاریخچه این همایش: «در سال ۱۹۹۷، سی و سه زن و یک مرد گرد هم آمدند و همایش سیاسی- مشورتی زنان را تأسیس کردند. از آن تاریخ تا کنون همایش قادر شده است، توجه بسیاری را به خود جلب کند. در حال حاضر همایش سیاسی - مشورتی زنان به بزرگترین گروههایی زنان از گروههای زنان، زنان شاغل، زنان جنبش صلح و زنان جنبش تظاهرات دوشنبه ها تبدیل شده است. در این همایش زنانی شرکت دارند که با کوشش بسیار زندگی روزمره خود را اداره می کنند، ولی خود را "فعال سیاسی" نمی دانند.»

<http://frauenpolitischerratschlag.de>

۲ - سخنرانی ارائه شده در این فروم بزودی به زبان فارسی و انگلیسی منتشر می شود.

۳ - می توان برای مطالعه این قطعه به سایت فوق مراجعه کرد.

<http://frauenpolitischerratschlag.de>

۴ - بنا بر توضیحات این تشکل در کنفرانس و برخی اسناد دیگر، این تشکل در ۸ فوریه ۲۰۰۸ برای تدارک کنفرانس ونزولا ساخته شده است و به نظر می آید که ارتباط تنگاتنگی با دولت ونزولا دارد.

۵ - فراخوان به زبان فارسی در سایت "همایش مشورتی- سیاسی زنان" قابل دسترس است:

<http://frauenpolitischerratschlag.de>

۶ - اغلب بحث زنان مسلمان فمینیست، با "فمینیست های اسلامی" قاطی می شود. مهم است توجه کنیم که گروه اول زنانی با اعتقادات مذهبی هستند که برای حقوق زنان مباره می کنند و برخی از آنان حتی رزمندگانی برای جدایی دین از دولت، به مثابه گامی جهت تحقق حقوق برابر زنان با مردان هستند. از سوی دیگر برخی مواقع زنان رفرمیست در پی اصلاحاتی در نظام های "بنیادگرایی مذهبی" مانند ایران هستند و تلاش دارند مذهب را سکولاریزه کنند! اما زنان "فمینیست اسلامی" اغلب زنان حکومتی هستند که رهایی و برابری زنان را در آموزه های مذهبی (اسلام و شریعت) جستجو کرده و معمولا مدافع و توجیه گر سرکوب زنان توسط دولت های "بنیادگرایی اسلامی" و یا برخی "جنبش های اسلامی" در منطقه خاورمیانه و آفریقا هستند.

۷ - بد نیست در اینجا یادآوری کنیم که زنان مهمان از نیپال، ضمن نقد فراخوان ونزولا در مورد عدم اشاره آن به زنان دهقان تاکید کردند که بخشی بزرگی از زنان جهان را زنان دهقان تشکیل می دهند. فنودالیسم و مذهب پیوند لاینفکی با یکدیگر دارند و مبارزه علیه بنیادگرایی مذهبی باید همراه با مبارزه با فنودالیسم باشد و این مسئله یکی از آماج های مبارزاتی جهت رهایی زنان دهقان از یوغ ستم و استثمار خشن فنودالی تنیده شده در لافاه مذهب است.
